

کارگران جهان متحد شوید!

انقلاب سرخ

ارگان جبهه واحد کارگری



- سرمقاله: پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر
- سوسیالیسم یا بربریت!!
- درباره شرایط تشکیل حزب طبقه کارگر
- پیش به سوی تشکیل هسته‌های مخفی کمونیستی
- درباره وظایف سلول‌های مخفی کمونیستی
- سازماندهی امروز، پیروزی فردا
- (درباره خواست‌ها و مطالبات)
- چرا دیکتاتوری پرولتاریا؟!
- مسائلی در باب شناخت روش‌های تاکتیکی

Enghelabesorkh1@gmail.com

Enghelab.sorkh1@gmail.com

سرمقاله:

پیش به سوی تشکیل
حزب طبقه کارگر

چرا به حزب طبقه کارگر احتیاج داریم؟

امروز بحران‌های اقتصادی هر چه بیشتر گسترده می‌شود و سرمایه‌داری هر روز بیشتر از قبل در بحران ساختاری خود دست و پا می‌زند، با این حال سرمایه‌داری در غیاب حزب طبقه کارگر با استفاده از لشکر بیکاران، توازن قوا را به نفع خود کرده و مرگ خود را هر چه بیشتر عقب می‌اندازد. سرمایه‌داری در غیاب حزب طبقه کارگر و تنزل روحیه انقلابی، افزایش تهاجم سازمان‌یافته‌ای را در قالب طرح‌های نئولیبرالی شروع کرده و به شدت ادامه می‌دهد.

در مسیر پیش برد این طرح‌ها، توسط سازمان‌های وابسته به سرمایه جهانی همچون، سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل متحد، شورای امنیت و دیگر توابع آن‌ها می‌توان به طرح‌هایی مانند جهانی‌سازی اقتصاد، آزاد و خصوصی‌سازی اقتصاد، میلیتاریزه کردن جهان و بخصوص منطقه خاورمیانه و... اشاره کرد که عواقبی چون تعدیل نیروی کار و بیکارسازی‌های گسترده، لغو قراردادهای رسمی و استخدامی و تحمیل قراردادهای موقت، حذف آموزش رایگان و خدمات اجتماعی، کاهش هر روزه قدرت خرید و دستمزدها، گسترش جو استبدادی و اختناق، نابودی امنیت شغلی و گسترش جنگ‌های منطقه‌ای و... را هر روز افزایش داده به کارگران و تمامی مردم تحمیل می‌کند. و البته این وضعیت در کشورهایمانند ایران به شکلی مضاعف تحمیل می‌شود.

با توجه به وضعیت سیاسی فعلی و رشد شکاف طبقاتی که ستیز و نبرد طبقاتی را میان طبقه کارگر و سرمایه‌داران به اوج خود رسانده است و از سوی دیگر تشدید یورش سرمایه‌داری به هستی کارگران، در راستای بر طرف کردن بحران ساختاری خود، تضادهای طبقاتی را به شدت یونیزه کرده است و هر روز توهمات توده‌های کارگر را بیشتر از روز قبل فرو می‌ریزد. انقلاب هر چه بیشتر به یک ضرورت تبدیل می‌شود، این ضرورت از آن جهت مادیت یافته که شرایط عینی انقلاب مهیا است. اما آن چه باعث شده است، تا کنون انقلاب (انقلاب سوسیالیستی) تحقق نیابد ابزار تصرف قدرت یعنی سازمان سیاسی طبقه کارگر است که سبب شده است طبقه کارگر به طبقه‌ای برای خود تبدیل نشود.

در نبرد طبقاتی میان کارگران و سرمایه‌داران، جنگی کاملاً نابرابر برقرار است. نبردی که در آن سرمایه‌داران، نیروهای امنیتی و سرکوب، دولت، رسانه‌ها، مراکز آموزشی، باندهای قاچاق، آدم‌ربایی و شبکه‌های تروریستی و نهادهای جهانی حامی سرمایه را در اختیار دارند و در مقابل این همه، طبقه کارگر تنها می‌تواند تشکل‌های صنفی و توده‌ای و سازمان سیاسی (حزب) خود را داشته باشد که در شرایط امروزی ایران از هر دوی این‌ها

بی بهره است. دقیقاً به همین دلیل است که طبقه کارگر علیرغم اعتراضات هر روزه نتوانسته است خواسته‌های خود را به دست آورد. در این جا شاید این سوال مطرح شود که در چنین شرایطی که سرمایه‌داران با تمامی ابزارهای خود در مقابل طبقه کارگری که هیچ ابزاری در اختیار ندارد صف‌آرایی کرده است چرا کارگران میدان مبارزه را ترک نکرده و هم چنان به مبارزه خود ادامه می‌دهند؟

جواب ساده است: کارگران جایی برای فرار ندارند؛ زندگی کارگران بدون این که اختیار انتخاب کردن داشته باشند ضرورتاً با این مبارزه (مبارزه طبقاتی) پیوند خورده است؛ این مبارزه تنها و تنها یک پیروز دارد و آن طبقه کارگر است. رهایی طبقه کارگر که رهایی تمام انسان‌ها را به همراه خواهد داشت تنها در گرو نابودی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم است که منجر به نابودی طبقات مختلف جامعه می‌شود، به همین دلیل طبقه کارگر، طبقه‌ای تا آخر انقلابی است چرا که چیزی برای از دست دادن ندارد بنابراین برای نجات خود راهی جز نابودی نظام سرمایه‌داری و نفی هرگونه تقسیم جامعه به طبقات ندارد. این همان رسالت تاریخی طبقه کارگر است.

این رسالت تحقق‌پذیر نیست مگر زمانی که پیوند میان تشکل توده‌ای و سازمان سیاسی طبقه کارگر ایجاد گردد. یعنی جنبش خود به خودی کارگران مسلح به آگاهی سوسیالیستی شود چرا که بقای سرمایه‌داری بستگی تام با ناآگاهی کارگران دارد و تا زمانی که طبقه کارگر به طبقه‌ای برای خود تبدیل نشود، این وضعیت ادامه خواهد داشت. در راستای تبدیل طبقه کارگر از حالت در خود به برای خود و درک آگاهی سوسیالیستی و به کارگیری سوسیالیسم علمی نیاز به ابزاری به نام «حزب طبقه کارگر» داریم.

همانگونه که گفته شد، هر چه مبارزات کارگران گسترده‌تر شود تا زمانی که این اعتراضات با آگاهی سوسیالیستی ممزوج نگردد، ضرورت تصرف قدرت سیاسی و سرنگونی سیادت سرمایه‌داری درک نخواهد شد که باعث می‌شود مبارزات خودبه‌خودی با تمام گستردگی، تنها به سوپاپ اطمینان نظام سرمایه‌داری تبدیل شود. بنابراین رهایی طبقه کارگر که جز با دستان خود وی امکان‌پذیر نیست تنها و تنها از مسیر ساخت حزب می‌گذرد؛ حزبی که بتواند حرکت‌های خودبه‌خودی کارگران را تبدیل به حرکت‌های آگاهانه کرده و تصرف قدرت سیاسی را هدف قرار دهد. حزبی که پایه آن پیوند میان دو جنبش سوسیالیستی و کارگری است و کارکردش گسترش این پیوند به منظور تصرف قدرت سیاسی و سرنگونی سرمایه‌داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا است.

حزب طبقه کارگر چگونه حزبی است؟

در جهان دو نوع حزب می‌تواند وجود داشته باشد: اول: طیف گسترده‌ای از احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی (کاپیتالیستی)

دوم: حزب طبقه کارگر

کارکرد احزاب سرمایه‌داری در بهترین حالت ایجاد رفرف‌هایی است که در نهایت به منظور حفظ نظم موجود یعنی سیستم سرمایه‌داری انجام می‌شود. اما

وظیفه حزب طبقه کارگر مبارزه در راه تغییر بنیادی وضع موجود است که با گسترش آگاهی سوسیالیستی و انقلابی در درون طبقه کارگر، آن را تبدیل به طبقه‌ای برای خود کرده و اقشار و لایه‌های مختلف جامعه را زیر پرچم طبقه کارگر به طور متحدانه در مسیر انقلاب سوسیالیستی به حرکت در می‌آورد و از این طریق در راستای تحقق شعار «کارگران جهان متحد شوید» گام بر می‌دارد. این یک پروسه جهانی است که حزب ما باید گردان رزمنده‌ای از ارتش جهانی طبقه کارگر باشد.

ما اعتقاد داریم حزب طبقه کارگر ابزاری است جهت تصرف قدرت سیاسی و اعمال حاکمیت طبقه کارگر با افق برقراری سوسیالیسم که تنها راه نجات انسان‌ها است. این حزب در مقطع خاصی از تاریخ مبارزه طبقاتی تشکیل می‌گردد.

همه احزاب سرمایه‌داری علیرغم نام‌های مختلفی که یدک می‌کشند، حداقل یکی از شاخصه‌های زیر را دارند. یکی از شاخصه‌های احزاب سرمایه‌داری حمایت شدن از طرف حداقل یکی از بخش‌های سرمایه‌داری جهانی است، دومین شاخصه این احزاب علنی‌گرایی است که حتی احزاب ممنوعه را نیز به سمت علنی‌گرایی حرکت می‌دهد. سومین مشخصه تحت حمایت قرار گرفتن این احزاب توسط دولت‌ها و نهادهای مختلف سرمایه‌داری است که بعضاً خود را در ساخته شدن این احزاب توسط دولت‌ها و نهادهای مختلف نشان می‌دهد. چهارمین شاخص احزاب طرف‌دار سرمایه، محدود بودن فعالیت این احزاب به دوره‌های انتخاباتی و افت خیز فعالیت‌هایشان در این دوره‌ها است. پنجمین مشخصه این که چنین احزابی احزاب رسانه‌ای هستند و در نهایت می‌توان از عدم حضور درون توده‌های کارگر و نداشتن پیوند ارگانیک با طبقه کارگر، به عنوان ششمین شاخص چنین احزابی نام برد.

هدف از ایجاد احزاب سرمایه‌داری برای کنترل و تحت رهبری درآوردن توده‌ها، در مسیر حفظ وضع موجود، است حال آن که هدف حزب طبقه کارگر تبدیل طبقه کارگر از حالت طبقه در خود به طبقه‌ای برای خود و پیش برد رهبری طبقه کارگر در مسیر تغییر انقلابی وضع موجود است؛ این موارد نشان‌دهنده تفاوت کامل و تضاد آشفتنی‌ناپذیر احزاب سرمایه‌داری و حزب طبقه کارگر است و بنابراین هیچ شاخصه‌ی مشترکی میان احزاب طرف‌دار سرمایه و حزب طبقه کارگر وجود ندارد و به همین دلیل تمایل به علنی بودن حزب طبقه کارگر به معنی انحلال‌طلبی است.

حزب طبقه کارگر ابزار تلفیق کار مخفی و علنی، رشد آگاهی و در نهایت تصرف قدرت توسط طبقه کارگر است؛ حزب طبقه کارگر سازمانی کاملاً مخفی با پراتیک مبارزاتی هر چه گسترده‌تر و اجتماعی‌تر است و این همان هنر تلفیق کار مخفی و علنی است.

فعالیت‌های حزب طبقه کارگر ربطی به دوره‌های انتخاباتی، حمایت‌های دولت‌ها و نهادها و وجود روزنامه‌ها و رسانه‌ها ندارد، بلکه فعالیت چنین حزبی حضور گسترده و مستمر درون توده‌ها و مبارزه‌ای بی‌امان در راه احقاق حقوق کارگران و در نهایت تصرف قدرت سیاسی است. با تکیه بر معیارهای فوق می‌توان حزب طبقه کارگر را از باقی احزاب تمییز داد و بر اساس این ملاک‌ها می‌توان گفت: «حزب طبقه کارگر در حال حاضر وجود ندارد».

از قرائن پیدا است که غیر از ما افراد و گروه‌های دیگری نیز به این نتیجه رسیده‌اند که هیچ کدام از

احزاب موجود نمی‌توانند حزب طبقه کارگر باشند؛ بنابراین هر کدام از این افراد و گروه‌ها، در صدد ایجاد و تشکیل حزب طبقه کارگر هستند، این مساله به نظر ما حاصلی جز افزوده شدن به تعداد احزاب خرده بورژوازی موجود که پسوندهای کارگری، سوسیالیستی و کمونیستی را یدک می‌کشند، ندارد. ما از تمامی این رقفا دعوت می‌کنیم به «جبهه واحد کارگری» بپیوندند تا بتوانیم طی پروسه‌ای عملی، همراه با پیش برد مباحث تئوریک، نطفه‌های حزب طبقه کارگر را ایجاد کنیم به گونه‌ای که با تشکیل هسته‌های کمونیستی، پیوند گسترده‌ای را با طبقه کارگر برقرار سازیم به عبارت دیگر تلاش نماییم که نطفه‌های حزب طبقه کارگر قبل از ایجاد آن درون طبقه کارگر به وجود آمده باشد.

حزب طبقه کارگر بایستی از مخفل گرایبی و خرده کاری جلوگیری نماید و انرژی و پتانسیل اعتراضات و اعتصابات گسترده و پر شمار کارگران، دانشجویان، زنان و سایر لایه‌ها را در جهت منافع طبقه کارگر هم سو کرده و در راستای نابودی سرمایه‌داری سازمان دهد و در همین حال با گسترش آگاهی سوسیالیستی طی پروسه‌ای عملی، دیدگاه‌های خیرمآبانه و اومانیستی و غیرکارگری را کنار زده و تحلیل طبقاتی را به جای آنها جایگزین نماید.

حزب طبقه کارگر بایستی؛ اولاً، کاملاً مخفی باشد چرا که حزب ابزار طبقه کارگر برای تصرف قدرت سیاسی است که در عرصه‌ای فعالیت می‌کند که سرمایه‌داری تسلط مطلق دارد و بنابراین حزب طبقه کارگر به مثابه ارتش تمام عیار طبقه خود نمی‌تواند به شکلی علنی وجود داشته باشد و به فعالیت بپردازد. احزابی علنی که امروز ادعای نمایندگی طبقه کارگر را دارند از دو حال خارج نیستند یا این احزاب نمایندگان واقعی طبقه کارگر کشور خود نیستند و به رفرمیسم در غلبه‌اند و در نظام سرمایه‌داری مستحیل شده‌اند و یا به محض این که حمله‌ای جدی را به نظام سرمایه‌داری سازمان دهند با سرکوب وحشیانه‌ای روبه‌رو می‌شوند که آن‌ها را نابود کرده و طبقه کارگر را به شکست می‌کشاند. با توجه به این مساله حزب طبقه کارگر بایستی حزبی مخفی باشد و در همین حال اقلیت فعالیت علنی را با توجه به شرایط جامعه داشته باشد بدون این که ساختارها و ارتباطات حزبی را آشکار نماید. ثانیاً، حزب طبقه کارگر حزبی نیست که صرفاً مسلح و مسلط به تئوری‌های مارکسیسم باشد. حزب طبقه کارگر بایستی در میان طبقه کارگر حضور گسترده داشته باشد و پیوند ارگانیکی را با این طبقه برقرار سازد و برای پیش برد منافع طبقه کارگر در هر لحظه از مبارزه طبقاتی به تئوری‌های مارکسیسم تکیه نماید. ثالثاً، همان طور که پیش‌تر گفتیم حزب طبقه کارگر حزبی انقلابی است که نابودی سرمایه‌داری را هدف گرفته بنابراین حزب طبقه کارگر در گام اول هدفی جز کسب قدرت سیاسی و تصرف ماشین دولتی از طریق انقلابی اجتماعی ندارد.

چرا جبهه واحد کارگری؟

بنا به تجربیات تاریخی و هم چنین تجربه حداقل یک بار پیروزی طبقه کارگر و انقلاب کارگری و استقرار حکومت طبقه کارگر و پیامد فروپاشی آن به دلیل انحرافات که در آن رخ داده است، از یک طرف، و حمله سازمان‌یافته سرمایه‌داری به صفوف کارگران و قلع و قمع انقلابیون و کشتار کمونیست‌ها در اقصا نقاط جهان، از سوی دیگر، محاصل محورهای فوق، بروز بحران‌های تئوریک و هجوم سرمایه‌داری نئولیبرال به تمام سطوح زندگی کارگران، امروز پیشروان و بدنه طبقه کارگر تفرقه فوق‌العاده زیادی را تجربه می‌کنند. این

تفرقه بنیان مبارزاتی طبقه کارگر را چنان تحلیل برده است که سرمایه‌داری علیرغم بحران ساختاری خود، هنوز امکان حمله به طبقه کارگر را از دست نداده است. یورش سرمایه‌داری علیه کارگران بنا به توانایی خود نیست بلکه به دلیل ضعف و تفرقه جنبش‌های درون طبقه کارگر از جمله جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی- کمونیستی و نیز عدم توانایی این دو جنبش به ایفای نقش رهبری بر جنبش سایر لایه‌های اجتماعی است. با بررسی این موارد می‌توان نتیجه گرفت: سرمایه‌داری بر اساس وجود چنین شرایطی توانسته است خود را همچنان سر پا نگاه دارد.

از طرفی نتیجه چنین شرایطی برای طبقه کارگر و جنبش‌های درونی آن، گسترش جو بی‌اعتمادی و پراکنندگی نسبت به هم، ایجاد دافعه در درون طبقه، انحرافات گوناگون، خرده کاری و خنثی سازی فعالیت‌های یکدیگر است که حاصلی جز مسدود شدن مسیر مبارزه متحدانه طبقه کارگر ندارد. همچنین عملکرد تشکل‌ها و سازمان‌های به ظاهر کارگری که ساخته و پرداخته سرمایه‌داران هستند از جمله ILO و ده‌ها مورد مانند آن، انحراف و تفرقه را هر چه بیشتر دامن می‌زند.

در چنین شرایطی است که علیرغم پیشروی‌های مبارزات طبقه کارگر و سایر جنبش‌های اجتماعی، مبارزه حاصلی نداشته است. بر همین اساس هیچ یک از احزاب موجود نه تنها نتوانسته راه حلی برای از بین بردن تفرقه پیدا کنند بلکه به نوبه خود این اختلافات را بیشتر کرده‌اند.

ما اعتقاد داریم با وجود جو انقلابی در جامعه، با توجه به موارد بالا و با شرایط کنونی، امکان تشکیل ابزار پیشبرد پروسه انقلاب اجتماعی (حزب) وجود ندارد. طی چند دهه ثابت شده است که هیچ یک از گرایش‌های موجود به تنهایی توان ایجاد و تشکیل حزب طبقه کارگر را ندارد. ما بر این باوریم که برای خروج و گذار از چنین شرایطی و رسیدن به همگرایی لازم ما باید پروسه‌ای را در قالب جبهه بگذرانیم تا ضمن عدم تعطیلی و تداوم مبارزه جنبش کارگری هر چه گسترده‌تر شده، با پیشبرد مباحث لازم، متأثر از نتایج تئوریک و پراتیک، به آن میزان همگرایی که لازمه تشکیل حزب طبقه کارگر ایران است، برسیم. به باور ما چنین شرایطی فقط می‌تواند حاصل فعالیت در درون جبهه واحد کارگری باشد.

بر اساس کارکرد فوق و با توجه به شرایط فعلی از نظر ما:

جبهه واحد کارگری، جبهه‌ای است متشکل از فعالین کارگری، کمونیست‌ها و تمام افراد و گروه‌هایی که به اصول زیر اعتقاد عملی داشته باشند:

۱- اعتقاد به ضرورت وجود حزب طبقه کارگر و التزام عملی به تشکیل آن، به منظور سرنگونی سیادت سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم علمی برای رهایی طبقه کارگر

۲- اعتقاد به ضرورت سرنگونی فوری جمهوری اسلامی به عنوان دولت سرمایه‌داری ایران در حال حاضر، به عنوان اولین گام در راستای حرکت طبقه کارگر به سمت انقلاب سوسیالیستی، از طریق یک انقلاب اجتماعی و نفی هر گونه دخالت احتمالی خارجی و امپریالیستی در سرنوشت مردم ایران

۳- اعتقاد به اصل خودرهایی طبقه کارگر و نفی هر گونه رادیکالیسم جدا از طبقه کارگر به این معنی که انقلاب اجتماعی نه توسط گروهی از روشنفکران جدا از طبقه بلکه توسط توده‌های کارگر انجام می‌شود

۴- اعتقاد به سیاست مستقل کارگری، به این معنی که هیچ یک از جنبش‌های بورژوازی، پیش‌رو نیستند و تنها طبقه کارگر قادر به تغییر ریشه‌ای

نظم موجود است

جبهه واحد کارگری حول این اصول شکل گرفته و هدفش ایجاد حزب طبقه کارگر ایران برای سرنگونی سرمایه‌داری و رهبری پرولتاریا در راستای رسیدن به سوسیالیسم می‌باشد. طبیعتاً جبهه واحد کارگری پس از تشکیل حزب طبقه کارگر موضوعیت خود را از دست داده و خود به خود منحل می‌شود.

چرا دیکتاتوری پرولتاریا؟!

ما اعتقاد داریم در جامعه طبقاتی هیچ نظام حکومتی خارج از صورت دیکتاتوری نمی‌تواند وجود داشته باشد. چون طبقه حاکم برای پیشبرد مناسبات خود از طریق دیکتاتوری خواست، قوانین و منافع طبقاتی خود را ساری و جاری می‌کند. همان گونه که سرمایه‌داران با سود جستن از ابزارها و نهادهای طبقاتی خود، منافع خود را تحصیل می‌کنند و در این تحصیل ضمن استثمار طبقه کارگر، حتی لایه‌های مختلف بورژوازی نیز توسط سرمایه‌داران بالاتر به قید و بند کشیده می‌شوند. و میزان قدرت هر سرمایه‌دار را میزان سرمایه‌اش تعیین می‌کند. تمامی فریادهای دموکراسی، آزادی و مفاهیم این چنین در جامعه سرمایه‌داری فریب و دروغی بیش نیست که با سوءاستفاده از این گونه تبلیغات صورت زشت و درنده خوی دیکتاتوری سرمایه‌داری را پنهان می‌کند. ما سوال می‌کنیم آیا قوانین ضد کارگری و تحصیل دستمزدهای زیر خط فقر، اخراج کارگران و دیگر اقتشار جامعه، تحصیل فقر و فلاکت به اعضای جامعه، تحصیل ساعات کار بیش از اندازه، محروم کردن کارگران و طبقات فرودست از آموزش و تفریح و جلوگیری از شکوفا شدن استعدادهای انسان‌ها، تحصیل بیماری‌های مختلف و... از طریق توزیع ثروت به صورت سرمایه‌دارانه و تقدس مالکیت خصوصی، غیر از دیکتاتوری است؟

تصویب و تحصیل قوانین ضد کارگری از طریق مجالس، دادگاه‌ها و نهادهای طبقاتی اگر دیکتاتوری نیست، چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟ آیا دموکراسی است؟

ما اعتقاد داریم حاکمیت سرمایه‌داری دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت است برای حفظ وضعیت موجود جهت تداوم نظام طبقاتی. در مقابل بر این باوریم که حاکمیت کارگران، دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت برای نابودی وضع موجود و در جهت محو نظام طبقاتی است.

ما اعتقاد داریم در پروسه دیکتاتوری پرولتاریا با محو مالکیت خصوصی نظام طبقاتی و به دنبال آن هر گونه دیکتاتوری که لازمه جامعه طبقاتی است محو خواهد شد. دیکتاتوری پرولتاریا به دلیل این که دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت است خود دموکراسی برای توده‌های تحت ستم سرمایه‌داری است که در جهت تغییر بنیادی نظام اجتماعی و محو مالکیت خصوصی و برقراری جامعه بی طبقه حرکت می‌کند که به محو نظام طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد.

ما اعتقاد داریم تنها با تصرف قدرت سیاسی و نابودی سیادت سیاسی سرمایه‌داری نمی‌توان حاکمیت شورایی کارگران را برقرار کرد و بدون تغییر مناسبات تولیدی و الغای مالکیت خصوصی نمی‌توان به جامعه بی طبقه رسید و این کار تنها از طریق اعمال دیکتاتوری پرولتاریا امکان‌پذیر است. ما اعتقاد داریم که دیکتاتوری پرولتاریا فقط و فقط توسط نظام شورایی طبقه کارگر امکان‌پذیر است و این عین دموکراسی است.

سوسیالیسم یا بربریت!!

جهانی پول»، «بانک جهانی» و «سازمان تجارت جهانی» فشار بر تمام کشورهای جهان به ویژه سرمایه داری‌های جهان سوم و کشورهای تازه استقلال یافته از اتحاد شوروی، برای نئولیبرالیزه کردن اقتصاد افزایش داد. در جریان این موج جهانی عدم حرکت به سمت نئولیبرالیسم به معنی انزوا از اقتصاد جهانی و حذف از بازارهای بین المللی بود.

نئولیبرالیسم با حذف هزینه‌های اجتماعی و قوانین رفاهی، لاجرم فشار اقتصادی بر مردم و به خصوص طبقه کارگر را به شدت افزایش داد. طبقه متوسط فریبی که طی ۴۰ سال به وجود آمده بود تحت تاثیر فشار اقتصادی رو به زوال نهاد و پیش بینی مارکس درباره ی تقسیم جامعه به دو طبقه سرمایه دار و کارگر بار دیگر صحت خود را به اثبات رساند. افت سطح زندگی طبقه کارگر با مخالفت اتحادیه‌های کارگری روبه رو شد و بورژوازی جهانی برای مقابله با این اعتراضات به سرکوب اتحادیه‌های کارگری پرداخت. سرمایه داری نئولیبرالی اینک به شکل کامل بر جهان استیلا یافته بود و سیاست‌های نئولیبرالی فشار وحشتناکی را بر مردم جهان تحمیل می کرد ضمن آن که با شکست اتحاد شوروی هیچ رقیبی در برابر سرمایه داری جهانی وجود نداشت.

با آغاز روند اضمحلال طبقات میانی جامعه در جریان انباشت نئولیبرالی از یک سو و فروپاشی اتحاد شوروی از سوی دیگر و شکست سیاست‌های اجتماعی- اقتصادی دولت‌های ملی ضد امپریالیستی، که خود را آشتی با سرمایه ی امپریالیستی و ادغام در بازار جهانی نشان داد، در سطح جهانی دوران انواع رادیکالیسم غیر کارگری به پایان رسیده است. سرمایه داری عریان با بازپس گیری تمامی آن چه طبقه کارگر طی ۲۰۰ سال مبارزه به دست آورده است، ثابت کرده است که اصلاح پذیر نیست و هر گونه اصلاحات اجتماعی در چارچوب تنگ سرمایه داری - به فرض موفقیت- موقتی و گذرا است. در شرایط فعلی رهایی از کلیه مصائب مستقیم و غیر مستقیم سرمایه داری تنها از یک طریق امکان پذیر است؛ سرنگونی انقلابی کاپیتالیسم. در حال حاضر در سطح جهانی تنها نیرویی که منافع واقعی خود را تماما در تضاد با سرمایه داری می بیند و بنابراین تنها با دست زدن به یک انقلاب اجتماعی قادر به پیش برد منافع خویش است، طبقه کارگر است. ضمن این که با روند کنونی که خرده بورژوازی و طبقات میانی جامعه با سرعت رو به نابودی است، هر گونه رادیکالیسم غیر کارگری اساسا فرصتی برای بروز نمی یابد چرا که هر تئوری و جنبشی برخاسته از یک طبقه اجتماعی است و بنابراین رادیکالیسم غیر کارگری پایگاهی برای بروز نخواهد داشت. دلیل دیگر این است که با فروپاشی اتحاد شوروی و شکست سیاست‌های دولت‌های ضد امپریالیستی، به طبقه کارگر جهانی اثبات شده است که تنها راه رهایی جنبش طبقاتی خود کارگران است و هر نوع دیگری از ضدیت با سرمایه داری در نهایت مجبور به عقب نشینی خواهد بود چرا که قادر نیست سرمایه داری را به شکلی کامل و ریشه ای از بین ببرد. اینک به اثبات رسیده است که هر گونه سوسیالیسم و رادیکالیسم غیر کارگری قادر به نفی کلیت سرمایه داری نیست و توانایی گسست کامل از نظم کاپیتالیستی را ندارد و بنابراین جبرا در مقطعی از رشد خود تمامی ادعاهای خود درباره عدالت اجتماعی و آزادی را کنار گذاشته و به سمت سرمایه جهانی حرکت می کند. بنابراین رهایی از

داشتن یک زندگی خرده بورژوایی خواستار تداوم نظم موجود بودند. قدرت این‌ها در تشکلهای کارگری باعث تبدیل شدن نهادهای طبقاتی کارگران به تشکلهای زرد و غیر کارگری شد که حفظ نظم موجود را بزرگ ترین وظیفه ی خود می دانستند.

• پس از حاکم شدن استالینیسم بر اتحاد شوروی، سرکوب طبقه کارگر شوروی و تبدیل دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری حزب کمونیست، با فاش شدن برخی از جنایات استالین و طبقه حاکمه شوروی که تحت نام طبقه کارگر و کمونیسم انجام می شد، بورژوازی غرب توانست با تبلیغات گسترده اختناق و سرکوب را نتیجه انقلاب ۱۹۱۷ معرفی کرده و به این طریق پرولتاریای غرب را از کمونیسم دور کند.

در کنار این موارد، عامل دیگری که در تضعیف جنبش کارگری - کمونیستی در سطح جهان نقش بازی کرد، شکل گیری و رشد انواع جریان‌های رادیکال و انقلابی خرده بورژوایی و غیرکارگری بود. در این دوره، در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم شاهد جنبش‌های ضد امپریالیستی قدرتمندی هستیم که دست یابی به استقلال، پیش رفت اقتصادی و عدالت اجتماعی را افق‌های خود قرار داده بودند. این جنبش‌های خرده بورژوایی که همگی گرایشات قدرتمند ناسیونالیستی داشتند، در عین حال با توجه به ضدیتشان با امپریالیسم، مجبور به چنگ زدن به مارکسیسم و کمونیسم (یعنی نقد کارگری به سرمایه داری) بودند. موفقیت برخی از این جنبش‌ها که بخش گسترده ای از طبقه کارگر را حول دیدگاه‌ها و اهداف خرده بورژوایی خود بسیج می کردند باعث شکل گیری نظام‌هایی غیر کارگری شد که با نام سوسیالیسم و طبقه کارگر و تحت حمایت اتحاد شوروی مشروعیت می یافتند.

اما در سال‌های ۱۹۷۰، با افول اقتصادی بلوک شرق و اتحاد شوروی، سرمایه داری جهانی فرصت را برای وارد آوردن ضربات نهایی به آن چه تحت عنوان سوسیالیسم مطرح می شد، فراهم دید. ضمن این که رکود دوباره اقتصادی کارایی سوسیال دموکراسی اقتصادی را زیر سوال برده بود. در این مقطع تئوری‌های اقتصادی نئولیبرالی شروع به گسترش یافت و سوسیال دموکراسی جای خود را به سرمایه داری نئولیبرالی داد. نئولیبرالیسم از نظر اقتصادی به طور کلی نوعی بازگشت به لیبرالیسم کلاسیک بود که بر محور خصوص سازی و کوچک کردن دولت و آزادسازی اقتصادی، مناسبات استثماری انباشت سرمایه را تداوم می بخشد.

در سال‌های دهه‌های ۱۹۸۰-۹۰ با سرعت یافتن زوال اتحاد شوروی که نهایتا منجر به فروپاشی آن در سال ۱۹۹۱ شد، حرکت سرمایه داری جهانی که اینک خود را قدرت بی رقیب می دید به سمت اقتصاد نئولیبرالی، تحت علاوین ریگانیسم و تاجریسم، افزایش یافت. بورژوازی جهانی با استفاده از سه نهاد اقتصاد جهانی یعنی «صندوق

فروپاشی اتحاد شوروی، زوال سوسیال دموکراسی و حرکت به سمت نئولیبرالیسم، زوال رادیکالیسم و سوسیالیسم غیر کارگری در سطح جهان:

پس از آغاز عصر امپریالیسم در سال‌های پایانی قرن ۱۹ و سال‌های ابتدایی قرن ۲۰، با در گرفتن نخستین جنگ جهانی در سال ۱۹۱۴، جهان شاهد اولین انقلاب سوسیالیستی و کارگری موفقیت آمیز جهان (پس از کمون پاریس که بعداز ۷۲ روز سرکوب شد) بود. پیش بینی مارکسیست‌ها که عصر امپریالیسم را عصر انقلاب‌های کارگری در جهان می دانست درست از آب درآمده بود.

بورژوازی جهانی از یک سو تحت تاثیر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و نیز انقلاب نافرجام ۱۹۱۸ در آلمان و بزرگ ترین رکود اقتصادی تاریخ در ۱۹۲۹-۳۰ به این نتیجه رسید که اولاً تئوری‌های اقتصادی لیبرالیسم کلاسیک مبنی بر خود تنظیمی بازار صحت ندارد و در ثانی برای جلوگیری از انقلاب‌های کارگری (که پس از انقلاب اکتبر با اوج گیری جنبش کارگری به صورت یک خطر قریب الوقوع درآمده بود) بایستی به تغییراتی در سیستم اقتصادی بپردازد.

این تغییرات که به طور کلی به «سرمایه داری دولت رفاه» یا «دولت سوسیال دموکرات» شهرت یافت در اساس با نظارت دولت بر اقتصاد انجام شد. در سازماندهی اقتصاد سرمایه داری به شیوه ی سوسیال دموکراتیک، دولت با نظارت بر اقتصاد اولاً با استفاده از سهمیه بندی و قوانین حمایتی مکانیزم عرضه و تقاضا را تنظیم می کند و ثانیاً با استفاده از سیستم مالیاتی توزیع ثروت در جامعه را به شکلی سازمان می دهد که سطح عمومی زندگی ارتقا و اختلاف طبقاتی کاهش یابد بدون این که اساس مناسبات انباشت سرمایه زیر سوال برود و اقتصاد مبتنی بر استثمار در خطر نابودی قرار بگیرد. به این ترتیب طی سال‌های استیلا سوسیال دموکراسی بر اقتصاد کاپیتالیستی اروپا (و تا حد کمتری آمریکا) شاهد شکل گیری یک طبقه میانی فرجه از یک طرف و طبقه کارگری غیر انقلابی، از طرف دیگر بودیم.

غیر انقلابی بودن طبقه کارگر به طور کلی تحت تاثیر سه عامل بود:

- سوسیال دموکراسی غرب توانسته بود با توزیع اندکی متناسب ثروت، سطح بالایی از زندگی را برای کارگران غربی مهیا کند به گونه ای که طبقه کارگر اروپا در مقایسه ی وضعیت زندگی خود با طبقه کارگر اتحاد شوروی و بلوک شرق ضرورت انقلاب علیه سرمایه داری را در نیابد. (البته عواقب این توزیع متناسب بر شانه های طبقه کارگر کشورهای پیرامونی سنگینی می کرد)
- در جریان توزیع ثروت طبقه کارگر غرب شاهد شکل گیری یک اشرافیت کارگری بود. این اشرافیت کارگری که مجموعه ای از نمایندگان اتحادیه‌ها و سندیکاها بودند، اقلیتی بسیار کوچک را تشکیل می دادند که نسبت به سایر بخش‌های طبقه کارگر ثروتمند بودند و با

ادغام در اقتصاد بین‌المللی. موضع‌گیری‌های ضد امریکایی (و در سطح پایین‌تر ضد غربی) جمهوری اسلامی که بیش از هر چیز خود را در حمایت از گروه‌های تروریستی همچون اخوان المسلمین و پشتیبانی از گروه‌های اسلام‌گرای فلسطینی و لبنانی چون حماس و حزب الله نشان می‌داد و موضع‌گیری‌های سران رژیم اسلامی، مانعی برای پذیرش جمهوری اسلامی در عرصه جهانی بود. کابینه خاتمی و جریان دو خرداد کوشید تا مواضع سیاسی رژیم را به شکلی هدایت کند که مورد پذیرش غرب باشد این برخورد و جهت‌گیری که به طور کلی در قالب «گفتگوی تمدن‌ها» و «توسعه سیاسی» خلاصه می‌شد از طریق سفرهای متعدد خاتمی به کشورهای غربی دنبال گشت. شعار «توسعه سیاسی مقدم بر توسعه اقتصادی» بیش از هر چیز گویا سیاست‌های بورژوازی ایران در این مقطع است.

۱۶ سال حاکمیت نئولیبرالیسم بر اقتصاد ایران، فشار اقتصادی بسیار بالایی را بر مردم و به خصوص طبقه کارگر تحمیل نمود. فقر روزافزون طبقه کارگر و از بین رفتن تدریجی طبقات میانی که باعث شد بسیاری از آنان (مانند پرستارها و معلمان) به صفوف طبقه کارگر بپیوندند، نیرویی را که دو خرداد توانسته بود بسیج نماید گسست.

بخش نظامی بورژوازی ایران و به طور مشخص سپاه پاسداران که تا قبل از این در فاز سیاسی توسط روحانیت نمایندگی می‌شد، در جریان انتخابات سال ۸۴، توانست با اتکا به شعارهای پوپولیستی و عوام‌فریبانه، رای مردم به سمت خود جلب کند و پس از رسیدن به قدرت با اجرایی کردن اصل ۴۴ قانون اساسی مسئول اجرای آخرین مرحله از نئولیبرالیسم را بردارد. این بخش از بورژوازی ایران در عرصه بین‌المللی نسبت به کابینه‌های رفسنجانی و خاتمی که راهکار تخفیف تضاد برای ادغام در بازار جهانی را پیش می‌بردند، راهکار متفاوتی دارد. این بخش از بورژوازی ایران تلاش دارد با اتکا به انرژی هسته‌ای و تکمیل چرخه غنی‌سازی اورانیوم، از موضع قدرت بر سر میز مذاکره با غرب نشسته و خود را به مناسبات جهانی تحمیل نماید و سهم بیشتری را در این راستا متوجه خود نماید.

اما نکته مهم نه اختلافات جناح‌های مختلف رژیم، آن‌گونه که برخی تحلیل‌های غیر طبقاتی می‌پندارند، بلکه ریشه و علت این اختلافات است. به طور کلی ریشه تمامی اختلافات میان بخش‌های مختلف بورژوازی ایران (که امروز برخی از آن‌ها خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی هستند) این است که جمهوری اسلامی مشروعیت خود را برای بورژوازی ایران از دست داده است.

گفتیم که آن چه به جمهوری اسلامی نزد بورژوازی ایران مشروعیت می‌بخشید، سرکوب جنبش کارگری بود. منطقاً با اتمام این پروژه عامل مشروعیت بخش از بین رفته است و بورژوازی ایران جمهوری اسلامی را مانعی برای رسیدن به دموکراسی درون طبقه و رژیمی که به علت تضاد با غرب مانع کامل ایران در اقتصاد جهانی است می‌بیند. (با توجه به اینکه رشد مجدد جنبش کارگری و جنبش چپ می‌تواند عدم مشروعیت جمهوری اسلامی را بینابینی کند)

اما با این وجود بورژوازی ایران نه تنها قادر به سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق یک انقلاب اجتماعی نیست بلکه خود بزرگ‌ترین مانع در این راه است. همان‌طور که گفتیم بورژوازی ایران از ترس جنبش کارگری که در جریان قیام بهمن اعتلا

گسترش کردند. بورژوازی ایران که موجودیت خود را در خطر می‌دید و تشخیص می‌داد که با ادامه این سیر کل مناسبات انباشت در خطر نابودی قرار خواهد گرفت و طبقه کارگر به نیروی مسلط بر انقلاب تبدیل خواهد شد، در همکاری با بورژوازی جهانی دولت جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخت. مهمترین وظیفه این دولت از نظر بورژوازی ایران سرکوب جنبش چپ و کارگری بود تا از این طریق بورژوازی بتواند به عنوان طبقه مسلط به بقای خود ادامه دهد.

جمهوری اسلامی این وظیفه را به خوبی انجام داد. حمله به گروه‌های چپ که از همان فردای قیام ۲۲ بهمن آغاز شده بود، در سال ۶۰ پس از شورش مجاهدین خلق در خرداد ماه و در حمایت از عزل بنی‌صدر، شکلی سازمان‌یافته به خود گرفت. در سال ۶۰ تا ۶۴ تمامی شوراهای کارگری سرکوب شدند، گروه‌های چپ یکی پس از دیگری غیرقانونی و نابود گشتند و کمونیست‌ها و فعالین کارگری در زیر شکنجه یا پای چوبه اعدام جان باختند و باروانه زندان‌های طولانی مدت شدند. با پایان جنگ و پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸، جمهوری اسلامی که علیرغم شعارهای توخالی «راه قدس از کربلا می‌گذرد»، «تا بیست سال هم طول بکشد ایستاده ایم»... شکست در جنگ را تجربه کرده بود، ضربه نهایی خود را به جنبش چپ و کارگری ایران وارد آورد. با کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، جنبش چپ ایران به طور کلی نابود شد و امنیت سرمایه به شکل کامل تضمین گردید.

با پایان جنگ و تکمیل پروژه سرکوب جنبش کارگری که هم‌زمان با تعمیق بحران در اتحاد شوری و بلوک شرق بود، جمهوری اسلامی که تا پیش از این برای کسب مشروعیت در جامعه فقر زده‌ی ایران به شعارهای تو خالی عدالت اجتماعی چنگ می‌زد، حرکت به سمت سرمایه‌ جهانی را آغاز کرد. خصوصی‌سازی و کوچک کردن دولت با الگو قرار دادن نسخه‌های صندوق جهانی پول شروع شد. دوران ۸ ساله زمام‌داری رفسنجانی که به «دوره سازندگی» معروف شد با حرکت سریع ایران به سمت نئولیبرالیسم همراه بود. بورژوازی ایران که می‌دانست رشد سرمایه‌داری به شکلی جدا از بازار جهانی غیر ممکن است، مقدمات اقتصادی ورود به بازار جهانی را فراهم آورد.

در این ۸ سال، بورژوازی ایران که در سایه سرکوب و حبس‌خانه، هیچ خطری را از جانب جنبش کارگری احساس نمی‌کرد توانست بار دیگر توان اقتصادی و با اتکا به خصوصی‌سازی‌های گسترده قدرت پیشین خود را بازیابد. ضمن این که شورش‌های کور مردمی که تحت فشارهای شدید اقتصادی بعضاً بروز می‌کرد به شدت سرکوب می‌شد.^۴ با استفاده از این شرایط (افزایش مجدد قدرت اقتصادی بورژوازی از یک سو و ضعف ناشی از سرکوب جنبش کارگری از سوی دیگر) بورژوازی ایران فرصت را تحقق خواست دیرینه‌ی خود در مورد دست‌یابی به دموکراسی درون طبقاتی و سهم یافتن بیشتر و مستقیم در قدرت سیاسی مناسب دید و با جنبش اصلاحات سیاسی وارد عرصه شد و در غیبت طبقه‌ی کارگر قدرتمند که با سیاست مستقل خود جامعه را حول خواسته‌ها و افق خود سازمان دهد، توانست جنبش اعتراضی مردم را رهبری نماید.

در دوران ۸ ساله اصلاحات، بورژوازی ایران به طور کلی دو هدف را دنبال می‌کرد. یکی دست‌یابی به دموکراسی درون طبقاتی (که در بالا توضیح دادیم) و دیگری حذف موانع سیاسی برای

نظم ویرانگر سرمایه، پایان دادن به مناسبات سرمایه‌سالار، از بین بردن استثمار انسان از انسان و ایجاد نظامی اجتماعی مبتنی بر برابری انسان‌ها، عدالت اجتماعی و آزادی تنها از طریق سرنگونی سرمایه‌داری از طریق یک انقلاب کارگری و سوسیالیستی امکان‌پذیر است.

از طرف دیگر سرمایه‌داری به اوج توحش خود رسیده است. کشورهای بزرگ سرمایه‌داری هنوز موفق نشده‌اند به دوران طلایی خود بازگردند، سودآوری سرمایه در بخش‌های صنعتی پایین آمده است و سرمایه‌داری مالی، برای کسب سودهای عظیم محلی مناسب‌تر از نظامی‌گری ندارد، در شرایطی که امروزه دیگر رقیبی در برابر سرمایه‌داری وجود ندارد و "غول سرخ" هم امنیت و صلح جهان را تهدید نمی‌کند، باز هم شاهدیم که هزینه‌های تسلیحاتی-نظامی نه تنها پایین نیامده بلکه روز به روز در حال افزایش است. با فروپاشی اتحاد شوروی جهان از فاز دو قطبی خارج شده است ولی هنوز نظم جهانی جدیدی جای آن را نگرفته است و در این میان رقابت میان کشورهای امپریالیستی برای گسترش نفوذ و حضور مستقیم خود در کشورهای پیرامونی و باز تقسیم جهان، باعث جنگ‌های جدیدی شده است و هیچ چشم‌اندازی نیز برای پایان این وضع متصور نیست.

ایران، سوسیالیسم تنها الگوتانی واقعی:

در زمان پهلوی دوم، در جریان اصلاحات ارضی، ایران به شکل کامل به یک کشور سرمایه‌داری تبدیل شد و سرمایه‌داری که از سال‌های ۱۲۵۰ وارد ایران شده بود به شیوه تولید مسلط در جامعه بدل شد. بورژوازی ایران که به واسطه عقب ماندگی تکنولوژیک ناشی از سطح پایین انباشت سرمایه، در مقابل رقبای خود در بازار جهانی نیاز به نیروی کار ارزان داشت، نیازمند دولتی سرکوبگر بود تا در مقابل اعتراضات اردوی کار، امنیت سرمایه را تضمین نماید. در چنین شرایطی هر گونه تشکل مستقل کارگری که خواهان دفاع از منافع واقعی طبقه کارگر در مبارزه‌ی طبقاتی بود با سرکوب روبه‌رو می‌شد.

دولت پهلوی دوم مانند سلف خود به این طریق ماشین اجرایی بورژوازی ایران بود و کاپیتالیسم را در جامعه ایران را از بالا تحت نظارت داشت. اما این دولت به تشخیص خود منافع سرمایه‌داران ایران را پیش می‌برد و در این راستا حتی دموکراسی درون طبقه بورژوازی را نیز به رسمیت نمی‌شناخت و بعضاً خود بورژوازی را نیز مورد سرکوب قرار می‌داد. در دوران حکومت پهلوی بورژوازی اصلاح طلب با شعار «سلطنت؛ نه حکومت» کوشید در ساختار سیاسی اصلاحاتی به وجود آورد و سهم خود از قدرت سیاسی را افزایش داده و دموکراسی را برای طبقه خود به ارمان آورد ضمن این که هم‌چنان برای سرکوب جنبش چپ از قدرت دستگاه سرکوب پهلوی استفاده نماید اما در این راه ناموفق بود.

در جریان قیام بهمن ۵۷ بورژوازی ایران کوشید با اتکا به قدرت اقتصادی خود دولت پهلوی را کنار زده و دولت متعارف خود را به وجود آورد و آرزوی دیرینه برای دست گرفتن اختیار خود را تحقق بخشد. اما در جریان قیام توازن قوای طبقاتی به سمت طبقه کارگر چرخید، شوراهای کارگری که بعضاً متشکل از کارگران مسلح بودند ظهور کرد و کنترل کارخانه را به دست گرفت و کارفرمایان از کارخانه‌ها اخراج شدند، گروه‌ها و سازمان‌های چپ یکی پس از دیگری به وجود آمده یا علنی شدند. و تحت تاثیر پایان اختناق پهلوی شروع به فعالیت و

پلاتفرم بورژوازی برای تغییر نظم موجود افق و استراتژی سیاسی خود را مطرح نماید. در غیر این صورت، در صورتی که طبقه کارگر موفق به رهبری جنبش مردمی علیه حکومت نشود بار دیگر بورژوازی است که همچون سال ۷۶ جامعه را حول برنامه سیاسی خود بسیج نموده و پروتاریای ایران را به دنبالچه و پیش مرگ خود تبدیل میکند. بنابراین در شرایط فعلی ایران بایستی کمونیست‌ها و فعالین کارگری به سرعت برای به میدان آوردن کارگران به شکلی مستقل و به شکل یک طبقه بکوشند. برای این که طبقه کارگر به یک دنبالچه‌ی صرف تبدیل نشود بایستی در مبارزه طبقاتی با سیاست مستقل خود شرکت نماید. مهم‌ترین وسیله‌ی ای که این مساله را تضمین می‌کند وجود نماینده‌ی سیاسی طبقه کارگر است. در شرایط فعلی مساله مبرم جنبش کارگری ایجاد حزب طبقه کارگر است. حزبی که بتواند منافع واقعی کارگران را در هر لحظه از مبارزه‌ی طبقاتی نمایندگی کند و جنبش کارگری را تحت رهبری خود به پیروزی برساند. حزب طبقه کارگر اساسی‌ترین شرط برای تأثیرگذاری و پیروزی طبقه کارگر در جامعه امروز ایران است.

پی‌نوشت:

- ۱- تئوری‌های اقتصاد کلاسیک سرمایه‌داری که توسط "آدام اسمیت" مطرح شده بود بر آن بود که در بازار آزاد عرضه و تقاضا به شکلی خود به خود به تعادل می‌رسد و قیمت کالاها از این طریق تعیین می‌شود و در واقع بحرانی در اقتصاد بازاری به وجود نخواهد آمد.
- ۲- چین سال‌ها است که سوسیالیسم را کنار گذاشته و امروزه طبقه کارگر چین زیر فشار اقتصادی و استثمار بسیار شدید قرار دارد. ویتنام به سازمان تجارت جهانی پیوسته است و کوبا ذره ذره را به سوی اقتصاد سرمایه‌داری باز می‌کند.
- ۳- جنگ خلیج در ۱۹۹۱، جنگ بالکان، جنگ افغانستان، جنگ عراق، جنگ‌های داخلی در کشورهای مختلف آفریقایی چون سودان برای جدا کردن منطقه غنی "دارفو" و...
- ۴- نظیر شورش‌های اسلامشهر در سال ۷۴

کوچک‌ترین حجمی از دموکراسی که اجازه سازماندهی طبقه کارگر را بدهد نیست. از سوی دیگر هر یک از بخش‌های مختلف بورژوازی، به فرض به قدرت رسیدن مجبور به تداوم بخشیدن به نتولیرالیسم هستند چرا که در غیر این صورت همان‌گونه که توضیح دادیم از اقتصاد جهانی منزوی خواهند شد. بورژوازی نیز مانند پروتاریا یک طبقه جهانی است والگوهای اقتصادی مشابهی را برای پیش برد منافع خویش دارد.

در مقابل بورژوازی ایران، تنها نیرویی که قادر به سازماندهی جامعه حول افق و پلاتفرم سیاسی خود می‌باشد، طبقه کارگر است. در شرایط امروز جامعه ایران تنها نیروی اجتماعی که قادر به تغییر مناسبات فعلی به شکلی انقلابی است، طبقه کارگر می‌باشد و تنها چارچوبی که طبقه کارگر می‌تواند حول آن مناسبات اجتماعی را تغییر دهد سوسیالیسم است. طبقات مختلف جامعه منافع متضادی دارند و برای پیش برد این منافع راهکارهای متفاوتی دارند. دیکتاتوری حاکم ریشه در نیاز بورژوازی ایران دارد. طبقه کارگر بزرگ‌ترین قربانی دیکتاتوری موجود است. بنابراین طبقه کارگر چاره‌ای جز بسط دموکراسی به وسیع‌ترین شکل خود برای گسترده‌ترین بخش از مردم یعنی تمامی کسانی که به نحوی تحت استثمار سرمایه هستند ندارد.

گفتیم که این نیاز بورژوازی ایران به نیروی کار ارزان است که ضرورتاً ساختار سیاسی دیکتاتور مابانه را به وجود می‌آورد و بنابراین ساختار سیاسی موجود ایران بیش از همه به نفع بورژوازی ایران است. در مقابل بزرگ‌ترین قربانی این ساختار سیاسی طبقه کارگر می‌باشد. این ساختار سیاسی مانع اصلی به وجود آمدن تشکل‌های کارگری است. به عبارت دیگر سرکوب دولتی مانع اصلی وحدت کارگران به مثابه یک طبقه می‌باشد. از طرف دیگر گفتیم که این تنها طبقه کارگر است که به واسطه شرایط زندگی و جایگاه خود در مناسبات تولید قادر به تغییر نظم موجود است. برای این که طبقه کارگر بتواند جامعه را به شکلی بنیادی تغییر دهد نیاز دارد که به شکل یک طبقه متحد وارد میدان مبارزه شود و خواست‌های دموکراتیک توده‌های مردم را که به دلایل مختلف با جمهوری اسلامی مخالف هستند نمایندگی نماید و در برابر

یافته بود به جمهوری اسلامی راضی شد، احقانه است اگر فکر کنیم که این بورژوازی برای حل موانع موجود ممکن است به طریق انقلابی اقدام نماید. راه کار بورژوازی ایران برای تغییر وضع سیاسی (و نه اقتصادی) موجود به طور کلی می‌تواند یکی از دو صورت زیر باشد:

- ۱- از طریق اصلاحات سیاسی. بر خلاف تصور عموم جریان دو خرداد تنها نمونه از بورژوازی اصلاح طلب نبود. حتی بسیاری از بخش‌های خارج نشین بورژوازی ایران اصلاحات را به عنوان پلاتفرم سیاسی خود پذیرفته اند.
- ۲- از طریق تغییر رژیم با یک حمله خارجی. بخشی از بورژوازی ایران مانند سلطنت طلبان تنها امیدی که برای خود می‌بینند حمله نظامی امریکا به ایران و تغییر رژیم اسلامی است. این بخش از بورژوازی ایران سیاست هایش را بر اساس تعداد ناوهای امریکایی در خلیج فارس تنظیم می‌کند. پس از حمله نظامی امریکا به افغانستان و عراق که منجر به سرنگونی حکومت‌های طالبان و صدام حسین شد، این بخش از بورژوازی ایران آرزوی دیرینه خود را در شرف تحقق دید. اما در شرایط فعلی پس از دیدار مستقیم مقامات ایرانی و امریکایی در عراق و مصر، با کاهش تضاد و فروکش مخاصمات بین دو دولت سرمایه‌داری این بخش از بورژوازی ایران بار دیگر سرخورده شده است.

اگر چه بخش‌هایی از بورژوازی سرنگونی طلب می‌توانند برخی از خواست‌ها و مطالبات اجتماعی مردم مثل لغو حجاب اجباری برای زنان را محقق نمایند اما قادر به تحقق آن حد از آزادی‌های دموکراتیک که لازمه سازماندهی طبقه کارگر است نیستند. نیاز بورژوازی ایران به نیروی کار ارزان، باعث می‌شود هیچ یک از بخش‌های بورژوازی قادر به پی‌گیری مطالبات دموکراتیک مردم و به خصوص توده‌های کارگر نباشند. بورژوازی ایران به خاطر نیازش به نیروی کار ارزان نمی‌تواند اجازه دهد که سندیکاها و اتحادیه‌های واقعی و حامی منافع طبقه کارگر و احزاب چپ شکل بگیرند چرا که در یک سیستم بورژوا دموکراتیک، تشکل‌های طبقاتی کارگران برای بهبود وضع زندگی کارگران مبارزه می‌کنند و اجازه استثمار این چینی را به بورژوازی نمی‌دهند. بنابراین بورژوازی ایران قادر به تحقق

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر!



درباره شرایط تشکیل حزب طبقه کارگر

تاریخی- تجربی می باشد که نمی توان آن را مصنوعاً ایجاد کرد و فقط می توان به شکلی آگاهانه در آن شرکت نمود.

ثالثاً، افزون بر دو مورد بالا، شدت سرکوب رژیم مزید بر علت است و البته شدت سرکوب می تواند پیرویه تشکیل حزب را کند نماید اما بنابر آن چه در بالا گفتیم نمی تواند جلوی آن را گرفته و از تشکیل حزب طبقه کارگر جلوگیری نماید. برای مثال می توان دانشگاه را شاهد گرفت؛ رژیم فاشیستی اسلامی چهار سال دانشگاه ها را بست و بهترین افراد انقلابی را به جوخه های اعدام سپرد و پس از بازگشایی دانشگاه ها یک جو رعب و وحشت توسط عوامل و مزدوران خود برقرار ساخت. اما به هیچ وجه نتوانست جلو جوانه زدن و رشد جنبش سوسیالیستی را در دانشگاه بگیرد.

بنابراین می توان گفت علیرغم موانع بسیار، این که امروز ما از تجربیات تاریخی درس های گران بها آموخته ایم و سعی در پی کاربست درست و صحیح آن هستیم خود گواه ضرورت عینی تشکیل حزب طبقه کارگر است و نشان می دهد که پیرویه تشکیل حزب شروع شده است.

جنبش زلال و اصیل سوسیالیستی در میان دانشجویان به یک جنبش اعتراضی زنده، عینی و پیش رونده تبدیل شده است و در میان کارگران فاکتورهای اساسی برای تشکیل حزب طبقه کارگر به شکلی عینی وجود دارد، در این میان آن چه از منظر کمونیست ها اهمیت دارد و بایستی در راستای انجام آن گام برداشت، اتصال دیالکتیکی این دو یعنی جنبش سوسیالیستی دانشجویان و جنبش کارگری، در جریان پراتیک کمونیستی و مبارزه طبقاتی کارگران می باشد. در این راستا مبارزه ایدئولوژیک و تئوریک با انحرافات سوسیال دموکراتیک، اکونومیستی، انحلال طلبانه و سکتاریستی از یک طرف و بسیج تمام امکانات در جهت اتصال به مبارزه کارگران و نیز سازماندهی عناصر پیش رو و تشکیل های کارگری در راستای اهداف برنامه ای، جزئی از اهم وظایف است.

شرایط
سیاسی
حاضر که
کلیه توده های

زحمتکش هیچ امیدی به اصلاحات در رژیم نداشته و خواهان سرنگونی فوری آن می باشند و رژیم نیز با توجه به ترس و هراس از آینده خود هرگونه حرکتی را در نطفه خفه می سازد، جنبش کمونیستی چگونه می تواند در راستای اتصال به بدنه خود یعنی طبقه کارگر و سازماندهی اراده آنان در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت کارگری حرکت کند؟

روشن ترین پاسخ به این سوال "تشکیل حزب طبقه کارگر" می باشد که ظاهراً تمام جریانات جنبش کمونیستی، چه آن هایی که این حزب را ساخته اند!! و چه آن هایی که در پی ساختن آن هستند، روی آن توافق دارند!!

مساله این جا است که اگر به راستی چنین است، چرا تا کنون به نتایج مشخصی نرسیده ایم؟! پاسخ به این مساله در حد گسترده در حوصله این مقاله نیست اما به طور خلاصه و کلی می توان گفت که اولاً درک درستی از حزب لنینی طبقه کارگر در میان جریانات موجود وجود ندارد و اساساً چون تشکیل حزب واقعی کارگری یک روند آگاهانه از تلفیق سوسیالیسم علمی با بستر مبارزه طبقاتی کارگران می باشد، بنابراین کوچک ترین انحراف از اصول، علت وجودی آن را زیر سوال می برد. برای مثال حزب توده نیز که جریانی دنباله روی دیروز خمینی، امروز معین و فردا دیگری است، خود را حزب تراز نوین طبقه کارگر می داند!!!

ثانیاً چون پیرویه تشکیل و تکوین حزب، یک دوره تاریخی- تجربی می باشد، باید از جمع بندی حرکات و تجربیات گذشته شروع کرده و در جریان پراتیک عینی به نتیجه رسید. در نتیجه تشکیل حزب طبقه کارگر در یک دوره زمانی صورت می گیرد، یعنی جنبش سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی کارگران، که هر دو واقعیتی ملموس، عینی و فارغ از ذهن است و هر کدام دارای ملزومات و بستری مشخص می باشد، طی پیرویه ای مشخص به هم می رسند. بنابراین تشکیل حزب طبقه کارگر یک جریان

فروپاشی اردوگاه به اصطلاح سوسیالیستی و نیز هجوم همه جانبه سرمایه جهانی در شکل نئولیبرالی آن و نیز انحرافات موجود در جنبش کارگری، در دو ده اخیر این جنبش را دچار تشتت و عقب نشینی کرده است. از سویی پایه توده ای- کارگری آن به شدت تضعیف شده و از طرفی روحیه شکست طلبی و سازشکاری، پاسیفیستی و انحلال طلبی را به شدت در میان فعالان آن، دامن زده است.

جنبش کمونیستی ایران جدا از یک روند کلی نبوده و در مسیر مشخص خود، علاوه بر عوامل بالا، شدت سرکوب رژیم فاشیستی موجود، انحرافات درونی پوپولیستی، فرقه گرایانه، انحلال طلبانه و سوسیال دموکراتیک را از سر گذرانده و می گذراند. جریان راست و فرمیست حامی جمهوری اسلامی، کاملاً، به شکلی رسوا یا نهان در سوسیال دموکراسی و لیبرالیسم و انواع دیگر گرایشات بورژوازی استحاله یافته و جریانات دیگر در اشکال مختلف دچار اکونومیسم و انحلال طلبی قوی و ضعیف شده اند. از احزاب کارگری خودخوانده تا جریانات کارگر- کارگری، همگی عملاً با تنزل خواست و تشکیل کارگران تا حد خودبه خودیسم بورژوازی، به سدی برای تشکیل حزب واقعی طبقه کارگر تبدیل شده اند. از طرفی تشکلهای بیابا بینی موجود که محصول شرایط متناقض جامعه می باشند، با توجه به ترکیب نیروهای موجود از لحاظ کمبود پتانسیل مبارزاتی لازم و نیز عدم ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر، کارایی لازم را برای تغییرات رادیکال دارا نمی باشند. از سوی دیگر سندیکالیست های موجود، علیرغم پیشروی های مقدماتی به خصوص دامن زدن به ایده تشکل مستقل کارگری، به علت رهبری سوسیال دموکراتیک، افق چندان برای رشد ندارد.

در چنین اوضاعی که از یک طرف جنبش کارگری علیرغم پتانسیل بسیار بالای مبارزاتی، به علت نداشتن رهبری و افق سیاسی- اجتماعی مشخص در جا زده و به کندی پیش می رود و از طرفی در

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

برقرار باد حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشان!

پیش به سوی تشکیل هسته‌های مخفی کمونستی

پیش‌گفتار

«تاریخ سوسیال دموکراسی روس، آشکارا به سه دوره تقسیم می‌گردد. دوره نخست، قریب ده سال یعنی تقریباً سال‌های ۱۸۸۴ تا ۱۸۹۴ را در برمی‌گیرد. این دوره، دوره‌ی پیدایش و تحکیم نظریه و برنامه‌ی سوسیال دموکراسی بود. تعداد طرفداران خط‌مشی جدید در روسیه از معدودی تجاوز نمی‌کرد. سوسیال دموکراسی وجود داشت اما بدون جنبش کارگری...»

«دوره‌ی دوم، سه تا چهار سال، یعنی سال‌های ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۸ را در برمی‌گیرد. سوسیال دموکراسی به مثابه‌ی یک جنبش اجتماعی، به مثابه‌ی غلیان توده‌های مردم، پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. این دوره، دوره‌ی کودکی و شباب است. علاقه عمومی روشنفکران به مبارزه علیه اصول نارودنیک و رفت و آمد آن‌ها میان کارگران و علاقه‌ی عمومی کارگران به اعتصاب، مانند یک امر همه‌گیر، به سرعت شایع می‌شود. اکثریت، اشخاص کاملاً جوان هستند... اینان به علت جوان بودن، برای فعالیت عملی هنوز کاملاً آماده نیستند... ولی دامنه‌ی فعالیت آن‌ها اغلب بسیار وسیع بود. طرز تفکر بسیاری از آن‌ها در بدو امر مانند «نارودولتسی»‌ها بود. تقریباً همه آن‌ها در جوانی خود با شوق مفرط، مجذوب قهرمانان بودند. برطرف ساختن تأثیر جذاب این سنت قهرمانانه به بهای مبارزه به دست می‌آمد و توأم با قطع علاقه با اشخاصی بود که می‌خواستند به هر قیمتی هست نسبت به نارودنایولیا وفادار بمانند و سوسیال دموکرات‌های جوان برای آن‌ها احترام بسیار زیادی قائل بودند. مبارزه وادار می‌کرد به کسب معلومات بپردازند... و جدا به بررسی مسائل مربوط به خط‌مشی علنی نارودنیک بپردازند. سوسیال دموکرات‌ها که در این مبارزه پرورش یافته بودند، بدون این‌که دقایقه‌ای نظریه‌ی مارکسیسم را که با پرتو فروزان خویش راه آن‌ها را روشن ساخته بود و... فراموش نمایند، وارد جنبش کارگری می‌گشتند...»

«دوره سوم، مقدمتش از سال ۱۸۹۷ تهیه و در سال ۱۸۹۸ کاملاً جانشین دوره دوم گردید. این دوره، دوره پریشانی، گسختگی و تزلزل است... در تالیفات آقایان استرووه و... از یک طرف و در تالیفات وای و... از طرف دیگر آهنگ‌های جعلی به وجود می‌آمد. اما فقط پیروان جنبش بودند که از یکدیگر جدا گام برمی‌داشتند و به قهقرا می‌رفتند. خود جنبش به رشد و اعتلای خویش ادامه می‌داد و گام‌های عظیمی به جلو برمی‌داشت. مبارزه پرولتاریایی قشر‌های جدیدی از کارگران را فرامی‌گرفت و در تمام روسیه شیوع می‌یافت و در عین حال به زنده شدن روح دموکراسی در میان دانشجویان و سایر قشر‌های اهالی نیز به‌طور غیرمستقیم تأثیر می‌بخشید... پیشروان نه تنها از

لحاظ نظریه و عمل عقب می‌ماندند بلکه به انواع و اقسام براهین پر آب و تاب می‌کوشیدند از این عقب‌ماندگی خویش دفاع کنند... آن چه صفت مشخصه این دوران را معین می‌کند، حقارت فلان یا بهمان ستایشگر ذات مطلق نسبت به کار عملی نیست بلکه همانا آمیختن پراپتیسم ناچیز با لاقیدی تام نسبت به نظریه است. قهرمانان این دوره، بیشتر به مبتذل نمودن سخنان بزرگان پرداختند تا انکار مستقیم آن...»

«کی دوران سوم تمام و دوران چهارم آغاز خواهد شد را ما نمی‌دانیم... ولی ما اطمینان داریم که دوران چهارم به استواری مارکسیسم پیکار جو منجر خواهد شد... و دسته واقعا پیشاهنگ انقلابی‌ترین طبقه، برای تعویض عقبه اپورتونیست‌ها پا به میدان خواهد گذارد...»

«به عنوان دعوت برای این تعویض و با تلخیص تمام مطالب، ما می‌توانیم به پرسش «چه باید کرد؟»، مختصراً چنین پاسخ دهیم: **باید دوره سوم را از میان برد.**» (ولادمیر ایلیچ لنین - پس‌گفتاری بر «چه باید کرد؟»)

ایران امروز (پس از انقلاب ۵۷) نیز تقریباً چنین وضعی را تجربه می‌کند. اما با این تفاوت که در ایران، دوره‌ی دوم و سوم درهم آمیخته و تقریباً یکی شده‌اند.

پس از سال‌های سیاه دهه ۶۰، نه تنها چپ‌ها، که به شدیدترین وجه ممکن به حاشیه رانده شدند، که خردبورژوازی ایران هم عملاً با روح سازش، «تسلیم، رضا، ندامت و مستغرق شدن در آموزش‌های ضد اجتماعی و نیز رواج عرفان»، «مریض امثال «پاتولو کونیلو»، «اوشو» و... دمساز شد و آن روح و جو انقلابی سال‌های انقلاب را به طور کلی به فراموشی سپرد و تقریباً دچار تجدید نظر در تمام ارزش‌های انسانی، اجتماعی، سیاسی و... انقلابی‌ای گردید، که خواست‌های دموکراتیکش بیشتر از طبقه کارگر نشأت می‌گرفت. طبقه کارگر ایران نیز پس از سرکوب‌ها و نابودی تمام دستاوردهای شورایی ابتدای انقلاب، عملاً یک دوره سکون و خواب‌لودگی چندین ساله را آغاز کرد (البته در این موارد ناپیوستگی از اهمیت موضوعاتی همچون جنگ و... چشم‌پوشی کرد اما موضوع این مقاله این‌ها نیست).

اما علیرغم تمام شادایی، سختی‌ها و سرکوب‌ها، فلسفه مارکسیسم به حیات خود در ذهن قشر معدودی، ادامه داد و تقریباً از سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۷۹ با قدرت بیشتری تظاهر یافت و بیان و توضیح و تفسیر خام و ناپخته‌ی آرای مارکس، لنین و... آغاز شد. اما در این میان، هنوز طبقه کارگر از حالت رخوت و سکون گذشته خلاصی نیافته بود. بیداری کامل مارکسیسم، هنوز نیاز به زمان داشت.

دوران رشد جنبی مارکسیسم و سوسیالیسم ادامه یافت تا بیداری طبقه کارگر از سال ۱۳۸۳، این

رشد را سرعت بسیار زیادی بخشید. طبقه کارگر این Agent انقلاب بیدار شده بود و رشد و اعتلا می‌یافت. این رشد و اعتلای جنبش کارگری بود که همان‌گونه که لنین در مورد تجربه روسیه بیان می‌کند، به بیداری بیشتر قشر‌های دیگری از مردم، یعنی دانشجویان و... منجر گردید و به عنوان مثال، ۱۶ آذر سرخ ماحصل این بیداری بود.

اما در دوران فعلی، بخشی از چپ گذشته و فعلی ایران، توأم با یک چرخش به راست آشکار جهانی (با فروپاشی سوسیالیسم اردوگاهی و بیان خزعبلاتی چون «پایان تاریخ» و «مرگ مارکسیسم» و فراگیر شدن وحشیانه نئولیبرالیسم جهانی) و فروختن خردبورژوازی ایران (عملاً با یک تجزیه و تحلیل دقیق مارکسیستی-لنینیستی، می‌توان اثبات نمود که چپ گذشته بیشتر از آن‌که بر طبقه کارگر تکیه داشته باشد، تظاهر آمل و آرزوهای خردبورژوازی ایران بود)، عملاً گرایش به بورژوازی یافته و موضوعیت خویش را به عنوان بنده‌ای از چپ راستین از دست داده است. در این بین قشری از روشنفکران، دانشجویان و کارگران به مسئله پی‌برده و به نقد مثبت گذشته و وضعیت فعلی، همت گمارده‌اند.

این نقد از آن رو لازم آمده که سال‌ها اختناق و سرکوب در بعد داخلی و چرخش به راست جهانی چپ، به یک تجدید نظر طلبی آشکار، عقب‌ماندگی در نظریه و عمل و خرده‌کاری غیر سوسیالیستی منجر گردیده است. این شرایط داخلی و جهانی در حالی که طبقه کارگر ایران به رشد و اعتلای قهرمانانه خود ادامه می‌دهد، عملاً به یک تجدید نظر «در مجردترین و کلی‌ترین مبانی فلسفه مارکسیستی منجر گردیده. نفوذ فلسفه بورژوازی با سایه روشن‌های مختلف ایده‌آلیستی خود به صورت بیماری همه‌گیر ماخیزم در بین مارکسیست‌ها انعکاس پیدا کرده است. تکرار شعارهایی که بدون فهم و تعمق، طوطی‌وار از حفظ شده، به رواج وسیع عبارت‌پردازی‌های پوچ منجر گردید که به جریان‌های به کلی غیرمارکسیست و خردبورژوازی از نوع آتروپسم عیان یا نهان و شناسایی آتروپسم به عنوان سایه روشن مشروعی از مارکسیسم» منتهی گردیده است. از سوی دیگر در شرایطی که بورژوازی نیز می‌کوشد با قالب کردن نظریات خود در یک شکل مارکسیستی در قالب عبارت‌پردازی‌ها، سرپوشی برای اهداف خود فراهم آورد و روح لیبرالی حاکم بر خواسته‌هایش را به عنوان مارکسیسم مدرن شده و سوسیال دموکراسی امروزی به ما و کارگران هدیه نماید، نقد و از بین بردن دوره فعلی برای به وجود آمدن دوران مارکسیسم پیکار جو که نماینده واقعی اهداف کارگران باشد، لازم و ضروری است.

اما این دوره چگونه دوره‌ای است و چگونه بایستی به این دوران پایان دهیم؟

نور حاضر

اتحادیه‌ها، تشکلهای و مجامع کارگری

روی‌آوری نئولیبرالیسم جهانی به تاراج و بازپس‌گیری تمام دستاوردهای طبقه کارگر که منجر به بازنگری و بازگشت به عقبی آشکار به تزیهای سابق در بانک جهانی و سایر ارگان‌هایی از این دست شد، گلوبالیزاسیون که به صورت افزایش نرخ بیکاری، کاهش دستمزدها، اخراج گسترده کارگران، حذف یارانه‌ها، ورشکستگی‌های پی‌درپی اقتصادی و ... نمودار گشته، اثرات خود را در کشورهای پیرامونی با اقتصاد وابسته سرمایه‌داری مانند ایران، که می‌کوشد با تبعیت از بازار جهانی و عامل سیاست‌گذاری آن یعنی بانک جهانی راه پیوستن خود را به سازمان تجارت جهانی WTO هموار نماید، به صورت فلاکت عمیق و گسترده بر تمام اقشار زحمتکش به خصوص طبقه کارگر، مشکلات معیشتی فزونی‌یابنده، فقر مطلق و نسبی، نبود بیمه‌های اجتماعی مناسب و حتی کاهش بیمه‌های موجود، خارج کردن بنگاه‌های کوچک از شمول قانون کار، تلاش برای سبانه‌تر کردن همین قانون کار موجود، اخراج گسترده کارگران به انواع و اقسام بهانه‌های مختلف، عدم پرداخت گاه چندسالانه حقوق و مزایای کارگران، قراردادهای موقت و نهایتاً آغاز خصوصی‌سازی‌ها حول اصل ۴۴ نشان داد و خواهد داد. در چنین شرایطی بود که جنبش کارگری ایران بیداری مجدد خود را آغاز کرد.

فعالین کارگری که به صورت عینی و در اعتراضات منفرد و جداگانه خویش و کارگران دریافته بودند که برای بازپس‌گیری حداقل حقوق انسانی خویش نیاز به مجامع و تشکیلاتی دارند که بتوانند در آن متحد شده و صدای اعتراض خویش را رساتر گردانند، دست به تشکیل تشکلهای، سندیکاها و دیگر مجامع علنی خویش زدند. اعلام موجودیت‌های پی‌درپی کمیته‌ها و تشکلهای مختلف نشان از آوج‌گیری اعتراضات و تظاهرات کارگری داشت. این کمیته‌ها و تشکلهای که حتی در بدو تاسیس خویش با استقبال نسبتاً خوبی هم مواجه شده بودند، به پاره‌های دلایل موضوعیت و کارکردی که در ابتدا برایشان متصور بود (حال یا به صورت واقعی یا به صورت توهم) را از دست داده‌اند.

همزمان با این دوره، جریان چپ ایران نیز یک دوران انتقالی و گذار را در رویارویی با حوادث، واقعیات و شرایط عینی جامعه سپری می‌کند. چپی که می‌خواهد از حالت توهم و ذهنی بودن و ... گذشته خارج شده و راهکارهای عملی و کارایی را برای برون رفت از شرایط امروز بیابد (این مورد را در ادامه توضیح خواهیم داد).

شرایط سرکوب و خفقان سیاسی، ترس از انقلاب مجدد، خودبزرگ‌بینی برخی فعالین که به دلیل سابقه فعالیت خویش مخالفتی را برنمی‌تابند، توهمات بورژوازی که سال‌ها در کالبد اکثر فعالین نسل قدیمی کارگری دمیده شده است، خرده‌کاری، تابع کردن منافع بلند مدت در مقابل منافع کوتاه مدت طبقه کارگر، اولویت دادن مکانیکی به مبارزات اقتصادی نسبت به مبارزه سیاسی و سپس فراموشی مبارزه سیاسی (با این بهانه یا حداقل برداشت مکانیکی که در شرایط سرکوب و اختناق هر مبارزه اقتصادی‌ای، سیاسی نیز است)، بهانه‌های پوچ و ساده‌انگارانه‌ای که به عدم تکفوی نیرو و تعداد فعالین کارگری اشاره دارد (و انگار فراموش کرده‌اند که این فعالین طبقه کارگر نیستند که بایستی انقلاب کنند بلکه خود طبقه کارگر است و وظیفه فعالین کارگری، به میدان کشیدن طبقه کارگر است)

تکامل ناموزون سرمایه‌داری که عده‌ای با اصطلاح سرمایه‌داری نامتعارف از آن تعبیر می‌کنند، توهمات و شیوه کار اصلاح‌طلبانه، برداشت‌های سطحی و مکانیکی از مارکسیسم، بوروکراسی حاکم بر اغلب این کمیته‌ها و تشکلهای کارگری و ... همه و همه باعث شده است تا قشر وسیعی از فعالین قدیمی کارگری (که متأسفانه گاه‌ها به دلیل سابقه فعالیت از احترام و نفوذ خاصی نیز برخوردارند) از پیشرو کارگری به دنباله‌رو تبدیل شوند، سیاست تعلل در پیش گیرند، همواره از پس جنبش گام بردارند و عامل بازدارنده آن باشند. همه این عوامل باعث شده است تا کمیته‌ها و تشکلهای فعلی کارگری نه تنها نتوانسته باشند، رشد نمایند بلکه بنده خود را نیز رفته رفته از دست بدهند. در چنین شرایطی نفوذ فاسد کننده ایدئولوژی خرده‌بورژوازی (گاه بورژوازی) بعضی از فعالین کارگری نیز مزید بر علت شده و ضعف و ناکارآمدی تشکلهای موجود را دوچندان کرده است.

عوامل خاص فوق در کنار عوامل عام که نشأت گرفته از ذات چنین تشکلهای، کمیته‌ها و مجامع توده‌ای است که خواست پیگیری منافع صرفاً اقتصادی و ابتدایی کارگران را دنبال می‌کنند، عملاً پایان راه چنین تشکلهایی را هر روز محرزتر می‌گرداند.

بایستی پذیرفت که تقریباً تمام کمیته‌ها، تشکلهای، سندیکاها و انجمن‌های فعلی کارگری به صورت یک "اتحاد عمل" حول خواسته‌های صنفی و فوری طبقه کارگر ایران شکل گرفته‌اند (البته بگذریم از این امر که در بسیاری از موارد خواسته‌های صنفی و فوری نیز برای اتحاد کنندگان یا مشخص نبوده و یا زمین تا آسمان تفاوت داشته است. چرا که در همین تشکلهای موجود هستند کسانی که طبقه کارگر را در حالت تهاجمی دانسته و لذا خواسته‌های فوری کارگران برای ایشان با خواسته‌های فوری کسانی که کارگران را در حالت تدافعی می‌بینند کاملاً متفاوت است). چنین اتحاد عمل‌هایی به صورت اجتناب‌ناپذیر خواهان دربرگیری توده وسیعی از کارگران و زحمتکشان هستند لذا این توده وسیع باز هم به صورت اجتناب‌ناپذیر دربرگیرنده اقشار مختلف از طبقه از انقلابی‌ترین قشرها تا عقب‌مانده‌ترین اقشار خواهد بود (البته در مورد تشکلهای فعلی بایستی بگویم این امر در مورد خود فعالین صادق است چرا که چندان ارتباط گسترده‌ای هم با توده‌ها وجود ندارد). این تنوع در سطح آگاهی طبقاتی، وجود گرایش‌های خرده‌بورژوازی و بورژوازی در اقشار حاضر در این تشکلهای (ایدئولوژی حاکم بر هر جامعه‌ای همواره ایدئولوژی طبقات حاکم بوده است) و تبعاً ایجاد تشکلهای و سازمان‌هایی به غایت ناهمگون، هیچ‌گاه نخواهد توانست بر اساس خواسته‌های پیشرفته طبقه کارگر پایدار مانده و به انسجام برای انجام حرکت خاصی برسد. عدم حرکت و برون‌داد در هر تشکلی اعم از بورژوازی یا پرولتری باعث از دست رفتن بنده و یا اساساً عدم بازتاب بیرونی می‌گردد.

بر موارد فوق بایستی اضافه کرد که در وضعیت فعلی سازمان یا سازمان‌هایی هم با خط به غایت انحرافی‌ای به وجود آمده‌اند که تشکلهایی را که می‌خواهند ایجاد کنند و یا ایجاد کرده‌اند را به صورت تشکلی مبتنی بر همکاری طبقاتی، درک متقابل و عدم رودرویی خصمانه با صاحبان سرمایه (گرایشی که اینک طرح‌هایی همچون سه‌جانبه‌گرایی را پیش کشیده‌اند) شکل می‌دهند. آنان

به انتظار می‌نشینند یا نسته‌اند که با تغییراتی در بالا، مجوز تشکیلات خود را دریافت دارند و سرمایه‌داری منحن و غیرانسانی با ایشان بر سر میز مذاکره بنشینند و چانه‌زنی بر سر میزان فروش نیروی کار، انسانیت کارگر و ... را آغاز نماید (اینان مدل اتحادیه‌های بی‌زنس اروپایی - آمریکایی را هدف قرار داده‌اند که بر راستشان عده‌ای از اشرافیت کارگری، کارگران را به فروش می‌رسانند و بر سر قیمت این کالای انسانی، با دیگر سرمایه‌داران چانه‌زنی می‌کنند).

این‌ها همه در شرایطی است که در میان قشر وسیعی از کمیته‌ها و فعالین موجود کارگری (که از سال‌های سرکوب جان سالم به در برده‌اند اما محافظه‌کاری تا پوست و گوشت و استخوان آن‌ها نفوذ کرده است) بحث استقلال تشکلهای کارگری از احزاب سیاسی نیز به درستی مطرح است اما ایراد کار این‌جاست که این بحث در حقیقت به بحث استقلال تشکلهای کارگری از هرگونه عمل متحد سیاسی منجر شده است و تشکلهای موجود برای آن‌که خود را مستقل اعلام دارند با هرگونه کار سیاسی متشکل و مستقل و با هر عنوانی که رنگی از چپ داشته باشد، به انحاء مختلف (از نفی کامل گرفته تا اشکال‌تراشی برای نشد کار) مخالفت می‌ورزند. در چنین شرایطی ضرورت وجود سازمانی/ سازمان‌هایی که ظرف مبارزه اقتصادی - سیاسی طبقه کارگر باشد و یا آن را به وجود آورند، بیش از پیش احساس می‌شود. سازمانی که نه تنها از رنگ چپ داشتن، نهراسد که یک برنامه کاملاً سوسیالیستی و پیشرو را سرلوحه مبارزه خویش اعلام دارد (علت آن که از "سازمان/ سازمان‌ها" استفاده می‌شود را در ادامه متوجه خواهیم شد).

احزاب گذشته و فعلاً موجود

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نه تنها حزب کمونیست این کشور و اکثریت قریب به اتفاق احزاب پرو مسکو فروپاشیدند بلکه تمام احزاب یا سازمان‌هایی هم که به نوعی خود را در تقابل با این احزاب تعریف کرده بودند، موجودیتشان عملاً پایان یافت.

در فقدان یک ترند جهانی و نبود یک الگوی اصولی، رشد مجدد و بازتولید چپ عملاً برای مدتی طولانی دچار وقفه شد و طیف چپ ایران این‌گونه به همان احزاب بازمانده از انقلاب بهمن محدود گردید.

همچنین به تبع این فروپاشی، جریان چپ در سراسر جهان دچار یک بحران عظیم گردید. در ایران نیز به تبع شرایط جهانی برخی احزاب پرو مسکو با آغاز چرخش به راست جهانی، عملاً از طیف چپ خارج شده و بیشتر به شکل احزاب اصلاحات اجتماعی درآمدند که در بهترین شکل خویش کاریکاتوری باشند از احزاب سوسیال دمکرات اروپایی!! و موضوعیت خویش را عملاً به عنوان چپ از دست دادند. برخی دیگر از احزاب ایران نیز با آغاز سرکوب‌ها و پس از آن چاره‌ای نداشتند تا به خارج پناهنده شوند و در آن‌جا بحران هویت خویش را آغاز کنند. اما دلایل این بحران عظیم که گریبان تمام احزاب چپ ایران را گرفته، چیست؟

عدم ارتباط با فضای داخل به طور عام و جنبش کارگری به صورت خاص، چرخش به راست جهانی، برداشت سطحی و گاه واژگونه از مارکسیسم، انشعابات پی‌درپی و ... همگی باعث شدند تا این احزاب به حاشیه رانده شوند. اما باز هم بایستی به عقب‌تر رفت و مسئله را ریشه‌ای‌تر

و... با احزاب، گروه‌ها، سازمان‌ها و انجمن‌های غیرکارگری، اصلاح‌طلب، خرده‌بورژوازی و حتی بورژوازی وجود دارد که به آن‌ها اجازه می‌دهد هرگونه مناسبات و بی‌پرنسیبی و مصالحه با دشمنان طبقه کارگر را با استناد به این برنامه که البته از پیش بر کامل‌ترین و مارکسیستی‌ترین بودن آن واقفیم!!! (و به قرآن هم نمی‌توان اهانتی کرد!!!) جایز باشد و آن را در راستای اهداف طبقه کارگر جا بزنند.

برنامه این احزاب نقداً توسط تعدادی روشنفکر (بخوانید مثلاً لیپر) که بر تئوری مارکسیسم تسلط کامل دارند و مفسران و شارعان بزرگ هستند، تدوین شده است. این برنامه که نه با توجه به شرایط واقعی زندگی طبقه کارگر، شرایط داخلی و جهانی، میزان توازن قوا و... که با استناد به برداشته‌های ذهنی و مکانیکی رهبران این احزاب تدوین گردیده، از آن‌جا که اصولاً ارتباطی با طبقه کارگر واقعاً موجود ایران ندارد، طبیعتاً در میان کارگران نیز جز انعکاس‌هایی کم‌دامنه که نتیجه گسترش ارتباطات رسانه‌ای، رادیویی و... است، نخواهد داشت. لذا کسی نخواهد بود که این برنامه‌های درخشان را عملی سازد. برنامه و عملکرد این احزاب و سازمان‌ها دقیقاً این جملات مانیفست را تداعی می‌کند که: «بنایان این مکاتب فعالیت ابداعی خویش را جایگزین فعالیت اجتماعی و تصورات خویش را جایگزین شرایط لازم برای رهایی پرولتاریا می‌نمایند... ولی هم شکل نارس مبارزه طبقاتی و هم وضع زندگی خود آنان موجب می‌شود که آن‌ها خود را در جایگاهی بس بالاتر از مبارزه طبقاتی ببینند... به نظر آنان کافی است تا نظریاتشان درک و پذیرفته شود، تا همگان تصدیق کنند که این نظریات بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکن است... آن‌ها می‌کوشند به کمک آزمون‌های خرد و بی‌مقدار و البته نافرمام و به زور نمونه‌سازی، برای انجیل جدید خویش راه باز کنند». یا درست در تقابل با این گفته لنین در "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" است که: «وظیفه حزب طرح‌ریزی برای چگونگی تغییر مدل جامعه، موعظه برای سرمایه‌داران و دنباله‌روان آن‌ها درباره بهبودی وضعیت طبقه کارگر و توطئه‌چینی نیست بلکه سازماندهی مبارزه پرولتاریا و رهبری مبارزه است. مبارزه‌ای که هدف نهایی آن کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا (دقت کنید توسط پرولتاریا و نه عوامل فلان حزب یا بهمان سازمان) و سازماندهی جامعه‌ای سوسیالیستی است».

اما باز هم بایستی دید علت عدم انعکاس برنامه این سازمان‌ها در میان طبقه کارگر ایران چیست. هنگامی که مثنی تئوری خام از آسمان و از روی کتب مقدس استخراج می‌شوند و هیچ‌گونه پاسخی برای مشکلات روزمره و بلندمدت طبقه کارگر ندارند، نمی‌توانند راه‌کارهای پیشروی مبارزه را برای کارگران ترسیم کنند و تنها به ایده‌آل‌هایی می‌مانند که ارض موعود را وعده می‌دهد اما نمی‌گوید چگونه باید به این ارض موعود رسید، بدیهی است که در بهترین حالت این کاغذهای سیاه شده به وسیله‌ای برای پاک کردن دستان کارگر تبدیل نشده و کارگر تنها آن را در راه رسیدن به محل کار یا خانه پاره کرده و به دست باد بسپارد. «پرولتاریا تنها هنگامی می‌تواند به نیرویی شکست‌ناپذیر بدل گردد و حتماً نیز خواهد گشت که وحدت اوتونولوژیک آن بر اساس اصول مارکسیسم با وحدت مادی آن تقویت و تحکیم شود». (ولادمیر ایلیچ لنین - یک گام به پیش، دو گام به پس)

آری بایستی برنامه‌ای که کارگران را جذب می‌کند

انقلاب پیروزمند طبقه کارگر را رهبری نماید (بگذریم از این که امروزه احزابی به این نتیجه شگفت و عظیم رسیده‌اند که حتی دیگر چندان نیازی نیز به ارتباط با طبقه کارگر نیست و می‌توان با مثلاً هزار نفر انقلابی حرفه‌ای و برجسته در عرض کمتر از ده روز تهران را فتح کرد!!! و عجیب‌تر آن‌که هنوز معتقدند چون دارای درست‌ترین و تنها برنامه کمونیستی (البته به زعم خودشان) هستند، بایستی آن‌ها را حزب طبقه کارگر دانست!!!). این‌که برداشت ما از این تئوری‌ها چگونه است، در ادامه روشن خواهد شد اما فعلاً ادامه نقدمان به احزاب و سازمان‌های موجود را پی می‌گیریم.

بحث بعدی عدم داشتن پایگاه اجتماعی در مورد این احزاب است. تاکید می‌کنیم عدم داشتن پایگاه اجتماعی و نه حتی پایگاه کارگری!! این سازمان‌ها که تماماً مرکزیت و بدنه خویش را در خارج از کشور مستقر کرده‌اند، یا اصولاً فاقد هرگونه پایگاه اجتماعی در میان طبقه کارگر هستند و یا اگر پایگاهی هم دارند به یک منطقه یا محدوده جغرافیایی خاص خلاصه می‌شود و لذا طبقه کارگر ایران را دربر نمی‌گیرند (حال اگر اینان پایگاهی برای عوام فریبی - البته بهتر است بگوییم خودفریبی- برای خویش می‌آفرینند، بحث جدایی است که هر شخصی که اندک ارتباطی با طبقه کارگر یا فعالین آن داشته باشد به راحتی متوجه این موضوع خواهد شد). این احزاب و سازمان‌ها اصولاً نتوانسته‌اند همان کاری که خود برای تبدیل شدن به حزب طبقه کارگر لازم می‌دانند، به انجام رسانند.

لنین در این ارتباط در "چه باید کرد؟" می‌گوید: «کافی نیست که خود را پیشاهنگ انقلابی بدانیم. ما باید چنان عمل کنیم که همه تصدیق کنند و مجبور به قبول این امر باشند که ما در پیشاپیش جریان گام برمی‌داریم». و یا در "نامه‌ای به یک رفیق درباره وظایف سازمانی ما" می‌خوانیم: «پیشاهنگ تنها زمانی می‌تواند نقش خود را به مثابه پیشاهنگ انقلابی ایفا نماید که از منزوی شدن خود از توده‌هایی که می‌تواند تحت رهبری داشته باشد، جلوگیری کند و واقعا تمامی توده‌ها را به پیش رهبری کند». و باز هم در "تزیی درباره وظایف انترناسیونال" می‌خوانیم: «برای پیروزی بر سرمایه‌داری لازم است روابط درستی میان حزب رهبر، طبقه انقلابی و توده‌ها یعنی کل مجموعه زحمتکشان و استثمارشوندگان برقرار باشد. تنها حزب کمونیست... اگر در برقراری پیوند جدایی‌ناپذیرش با کل زندگی این طبقه و از این طریق با کل توده زحمتکشان و استثمارشوندگان موفق بوده باشد و توانسته باشد اعتماد این طبقه و این توده را جلب نماید، تنها چنین حزبی قادر است پرولتاریا را در مبارزه نهایی، مبارزه‌ای به حد اعلا بیرحمانه و قاطع علیه نیروهای سرمایه‌داری رهبری کند».

محور بعدی بحث را به برنامه‌ای اختصاص می‌دهیم که مایه مباحثات آنان است (البته در این‌جا شایان ذکر است که بحث ما نقد یک به یک برنامه‌های این احزاب نیست و نمی‌تواند باشد. در آینده اگر لزومی داشت به آن خواهیم پرداخت). در برنامه این احزاب به دلیل نداشتن پایگاه در بین طبقه کارگر، همواره نکات بعضاً گنگ (می‌گوییم گنگ چون نمی‌خواهیم بحث غرض‌ورزی را پیش بکشیم) وجود دارد. این نکات که بیشتر حول مباحث تغییرات دموکراتیک هم می‌گردد، همواره مفره‌هایی برای توسل، اتحاد (اتحاد به خودی خود ایرادی ندارد. مهم چگونگی آن است)، مناسبات

بررسی کرد. فردریش انگلس در کتاب "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان" می‌گوید: «... این تئوری [کمونیسم] که نقش آن ایجاد یک تحول انقلابی در علم تاریخ بود... برای جنبش کارگری اهمیت عظیمی داشت... از آن پس دیگر کمونیسم به معنای تشریح پرده‌مانه تخیلی یک ایده‌آل اجتماعی که تا سرحد امکان به کمال مطلوب نزدیک می‌شود، تلقی نمی‌گردید. بلعکس، از آن پس کمونیسم معنای درک از خصلت شرایط و هدف‌های عام ناشی از مبارزه‌ای را یافت که پرولتاریا در آن گام نهاده بود».

در مانیفست، مارکس و انگلس می‌گویند: «سرانجام هنگامی که مبارزه طبقاتی به لحظه فرجام خویش نزدیک می‌شود، جریان تلاشی و فروپاشی درونی طبقه حاکم و سراسر جامعه کهنه چنان شدت و حدت می‌گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکم از این طبقه روی برمی‌تابد و به طبقه انقلابی یعنی طبقه‌ای که آینده را به دست دارد، می‌پیوندد... اکنون بخشی از بورژوازی و به طور عمده آن بخشی از اندیشمندان بورژوا که مفهوم تئوریک مجموعه و پویه تاریخ را دریافته‌اند، به پرولتاریا می‌پیوندند».

باز هم در مانیفست می‌خوانیم: «آن‌ها [کمونیست‌ها] اصول ویژه‌ای را به میان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چارچوب این اصول بگنجانند... بنابراین کمونیست‌ها در عرصه عمل قاطع‌ترین و پیش‌تازترین بخش احزاب کارگری تمام کشورها هستند و از نظر تئوریک برتری آنان بر بقیه توده پرولتاریا در آن است که شرایط و سیر جنبش کارگری و پیامدهای عملی آن را به روشنی درمی‌یابند... نظریات کمونیست‌ها به هیچ وجه مبتنی بر ایده‌ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف یا اختراع کرده باشد، نیست. این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد».

مسئله اصلی در همین‌جا نهفته است. یعنی در برداشت ما از این گونه متون، چپ گذشته ایران در برداشت خود از این تئوری‌ها، آن‌جا که به درستی تشخیص می‌داد که جنبش خود به خودی طبقه کارگر و مبارزات صرفاً اقتصادی آن یک جنبش صرفاً تریبونویی است و از مرزهای سرمایه‌داری عبور نخواهد کرد، با برداشت غلط از قسمت دوم وظیفه کمونیست‌ها یا همان پیشاهنگان طبقه کارگر را این‌گونه می‌دید که تنها کافی است بذر آگاهی سوسیالیستی در خاک توده‌ها پاشیده شود تا مبارزات آن‌ها خصلتی ضد سرمایه‌دارانه به خود گیرد. در این برداشت انتزاعی، آگاهی (تئوری مارکسیسم)، نه نتیجه شرایط عینی زندگی طبقه کارگر که تئوری را محک زده و آن را روزآمد کند بلکه امری از پیش موجود در نزد پیشاهنگ تلقی می‌شد. آگاهی در ذهن پیشاهنگ بود و تنها کافی بود تا با ابزار انقلاب!!! پیوند برقرار نماید تا انقلاب کمونیستی به ثمر نشیند. شکست این گونه تزیی‌هایی بود که شق دیگری از انحراف را به وجود آورد که هنوز اثرات آن با قدرت تمام در میان احزاب موجود خودنمایی می‌کند. کلیه احزاب موجود و اعضای وابسته به این احزاب در جنگ و نبردی هر روزه می‌کوشند تا نشان دهند آن‌چه موجب از دست رفتن انقلاب و شکست چپ گردید، اشتباه در برداشت تئوریک از اصول مارکسیسم بوده است و لذا سازمان یا حزبی که درست‌ترین برداشت و تحلیل را از تئوری بدست دهد با برقراری ارتباط با طبقه به حزب طبقه کارگر تبدیل خواهد شد و می‌تواند

نه تنها پل ارتباطی میان خود پیشروان کارگری و روشنفکران طرفدار طبقه کارگر که پل ارتباطی این پیشروان و روشنفکران با طبقه کارگر خواهد بود. این هسته‌ها ضمن برقراری هرگونه ارتباط میان لایه‌های مختلف طبقه کارگر توسط خود کارگران به سازماندهی مبارزات کارگری در محیط کار دست خواهند زد. این هسته‌ها در محیط کار و زندگی توسط خود کارگران، دانشجویان و لایه‌های دیگر تشکیل می‌شوند که در راه تشکیل حزب طبقه کارگر نطفه‌ها اولیه و اصلی محسوب می‌گردند. این هسته‌های کمونیستی خواهند بود که با دانش و تئوری مارکسیستی و وظیفه تربیت، ارتقاء، شناسایی و... هر چه بیشتری از فعالین کارگری را بر عهده خواهند داشت تا خواسته‌ها و اعتراضات پراکنده را از اخگر به شعله تبدیل کنند. این هسته‌های کمونیستی هستند که وظیفه تربیت نسلی از فعالین نیمه‌علنی - نیمه مخفی کارگری را بر عهده دارند که توده‌های کارگر را متحد و هم‌صدا و آگاه می‌گردانند. و این‌جاست که طبقه کارگر خود شکل ظرف اتحاد طبقاتی‌اش را تشخیص می‌دهد و انتخاب می‌کند. ما پیغمبران طبقه کارگر نیستیم، ما تنها مشاوره دهنده‌گان آنیم. طبقه کارگر خود رهبران را شناسایی و انتخاب می‌کند و... اما یک نکته را هیچ‌گاه نباید از یاد برد که وظیفه هسته‌های مخفی کمونیستی تنها فراهم آوردن امکان اتحاد کارگران حول مسائل اقتصادی و در نتیجه مبارزه متشکل آنان برای ایجاد سازمان‌های اقتصادی خویش نیست!! وظیفه بزرگتر این هسته‌های مخفی کمونیستی هنوز باقی‌مانده است!! وظیفه اصلی هسته‌های مخفی کمونیستی که همانا ایجاد زمینه تشکیل حزب کمونیست طبقه کارگر ایران است، هنوز باقی‌مانده است (بررسی این موضوع و ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر را که پاسخ سوالات دوم و سوم خواهد بود، در شماره آتی بررسی خواهیم کرد).

اما صرف مخفی بودن یا صرف کمونیست بودن کفایت نخواهد کرد. هسته‌های مخفی کمونیستی اساساً متفاوت خواهند بود و شرایط متفاوتی خواهند داشت و وظیفه ما آشکار ساختن این تفاوت و تبیین چگونگی این هسته‌ها و ارتباط آن‌ها با توده‌های کارگر است. همچنین صرف شعار دادن و نام بردن از اصطلاحاتی چون "فعالین نیمه‌مخفی- نیمه‌علنی" و... نیز کفایت نخواهد کرد. ما موظفیم تا تبیین و توضیح دقیق و شفافی از روش‌های خود داشته باشیم. ضمن اذعان به این که بایستی توضیحات خود را کامل‌تر و شفاف‌تر کنیم، ادامه مباحث و پاسخ به سوالات دوم و سوم را به شماره آتی وامی‌گذاریم!! و شعارمان را بار دیگر تکرار می‌کنیم:

پیش به سوی تشکیل هسته‌های مخفی کمونیستی».

راه هدف نهایی طبقه کارگر که سرنگونی سیدات بورژوازی و در دست گرفتن قدرت است، داشت و این مسئله را چگونه بایستی با ابزار طبقه کارگر برای سرنگونی و ایجاد جامعه سوسیالیستی یعنی حزب طبقه کارگر ارتباط داد!!

بی‌شک ظرف مبارزه اقتصادی و صنفی کارگران از منظر ما نیز اتحادیه‌ها، سندیکاها و سازمان‌هایی از این دست هستند. اما شکل‌گیری چنین تشکلی‌هایی مستلزم وجود درجه‌ای از آزادی‌های دموکراتیک در جامعه می‌باشد. اما نبود حداقلی از آزادی، هیچ‌گاه بایستی مانعی تلقی شود که به استناد آن دست از هر فعالیت جدی شسته و با تئوری بافتن‌های پاسیفیستی به انتظار آن شرایط ایده‌آلی ماند که طبقه کارگر به یک مرتبه در ظرف مبارزاتی خود گرد آید و به طرفه‌العینی و با ضربه‌ای مرکب از سرمایه‌داری را از هستی ساقط کند!! همچنین در چنین شرایطی است که آن تشکلی‌ها و سندیکاها نصفه و نیمه‌ای هم که وجود دارد یا همواره با خطر سرکوب روبروست و یا رفته رفته به سندیکالی زرد، اتحادیه‌ای زرد و نهایتاً از دست دادن بنده و عدم متشکل شدن پرولتاریا و... منجر می‌شود. نکته کلیدی بحث در درک از شرایط کاملاً اختناق‌آمیز و توأم با سرکوب فعلی استوار است و درست این‌جاست که ما بر خلاف بسیاری از فعالین، زرد شدن یک سندیکا و... را تنها و تنها به خطمشی سران و بی‌عملی آنان و... ربط نمی‌دهیم و در پس آن، شرایط سرکوبی را می‌بینیم که باعث می‌شود پیشروان واقعی کارگری، کمونیست‌های متعهد و فعالینی که به سلاح تئوری مارکسیستی مسلط شده‌اند، نتوانند صدای خود را به طبقه کارگر برسانند. همچنین از آن‌جا که ما اعتقاد راسخ داریم، طبقه کارگر منافع خویش را هنگامی که می‌شنودشان به درستی تشخیص داده و آن را برخواهد گردید، نرسیدن شعارهایمان و صدایمان به طبقه را در حالت سکون و تدافعی فعلی بسیار موثر می‌دانیم.

و درست در همین‌جاست که نقطه افتراق خود را با بسیاری از فعالین کارگری، احزاب و سازمان‌ها شکل می‌دهیم. ما دست روی دست نمی‌گذاریم و دچار سرگیجه نمی‌شویم و همین جمع موجود را نیز به خرده‌کاری و... واداریم. ما وظیفه ارتباط‌گیری را رها نکرده و به برنامه خود مشغول شویم و مدام آن را بالا و پایین کنیم و حول آن اتحاد و انشعاب نماییم. ما با رجوع به تجربیات و سلاح برنده‌ای چون تئوری مارکسیسم به این نتیجه می‌رسیم که راه رهایی از این بن‌بست نه بی‌عملی که رها شدن از خرده‌کاری‌های علنی و تاکیدی می‌کنیم صرفاً علنی، است!! کار علنی مشخصاً لازم است اما تنها بخش کوچکی از کار ما در شرایط اختناق خواهد بود. تنها تا آن حد که بتوانیم ماکزیم استفاده را از آن ببریم. لذا ما وظیفه و بهترین راه‌حل ممکن را "تشکیل هسته‌های مخفی کمونیستی" اعلام می‌داریم. هسته‌های مخفی‌ای که

و به آن‌ها شوق حرکت و مبارزه می‌دهد از دل خواسته‌های آنان، از دل مبارزه هر روزشان، از دل واقع‌بینی نسبت به شرایطشان و... بیرون آید و این بار خوشبختانه و یا متأسفانه این برنامه بایستی در ایران و توسط خود پیشروان کارگری که ارتباط تنگاتنگی با طبقه کارگر دارند با توجه به تئوری مارکسیسم و چراغ روشن‌کننده هدف نهایی نوشته شود. این بار این برنامه نه با کپی‌برداری‌های ساده که با تحلیلی بغرنج از شرایط و در غیاب هرگونه ترند جهانی (که نسخه‌اش را بشود عیناً در ایران هم تکرار کرد) نوشته خواهد شد.

از این رو و با توجه به موضوعات فوق (که می‌تواند بسیار ریزتر و کامل‌تر هم بشود) است که ما معتقدیم: «امروز حزب طبقه کارگر وجود ندارد؛ هیچ یک از احزاب موجود نمی‌تواند داعیه حزب طبقه کارگر بودن را داشته باشد؛ و این حزب بایستی در ایران، به صورت سراسری و توسط خود فعالین، پیشروان و کارگران ایران ایجاد شود».

"از چه باید آغاز کرد؟"، "چه باید کرد؟" و چگونه باید کرد؟

با استناد به تمام نوشته‌های فوق، به نظر ما بایستی به چند سوال پاسخ دهیم تا به صورت کلی (توضیحات و جزئیات را ضمن آن‌که در آینده بیشتر خواهیم شکافت، معتقدیم تصمیم‌گیری و تبیین آن با کلیتی بزرگتر خواهد بود) مشخص کرده باشیم که هدف ما چیست و چگونه آن را تعقیب خواهیم کرد. الف) اگر تشکلی‌ها، کمیته‌ها، انجمن‌ها و... فعلی کارایی خویش را از دست داده‌اند و از موضوعیت رفته رفته خارج می‌شوند، پس ظرف اتحاد سراسری و توده‌ای کارگران برای مبارزه حول خواسته‌های اقتصادی چیست و چگونه به دست خواهد آمد؟

ب) مناسب‌ترین روش برای ایجاد حزب طبقه کارگر و جلوگیری از در غلطیدن به انحرافات احزاب موجود و تکرار مکررات چیست؟ ج) حزب طبقه کارگر چگونه حزبی است و کارکرد آن چگونه است؟

برای پاسخ به سوال اول، ما باید مشخص کنیم که تمام انتقادات ما به وضعیت فعلی و شکل فعلی حاکم بر این تشکلی‌ها و... ابتدا به این معنا نیست که ما می‌خواهیم شکل دیگری از محل گرد همایی کارگری را تعریف کنیم یا در این بحث ساده و پیش پا افتاده که شورا بهتر است یا سندیکا و... درگیر شویم. یا بحث ما ابتدا به این معنی نیست که حضور در این تشکلی‌ها یا همکاری با این فعالین (که در بالا ذکرشان رفته) کاملاً غلط یا بی‌فایده است.

بحث ما در اینجا به این نکته اشاره دارد که با توجه به اوضاع آشفته، خرده‌کاری و... حاکم بر فعالین کارگری و تشکلی‌ها و...، اول چگونه بایستی اعتراضات صنفی و تبعاً اتحاد اولیه کارگری را سازمان داد و دوم این که اساساً چگونه می‌توان از این اعتراضات و اتحادها بهترین بهره‌برداری را در

رهایی زن، رهایی جامعه است!

درباره وظایف سلول های مخفی کمونیستی

۵-۱- عناصر پیش رو: مبارزات کارگری و توده‌های همیشه و در هر شرایطی از میان خود عناصر جسور و آگاه به منافع خود بیرون می‌دهد که به عنوان فردی مورد اعتماد بخشی از مردم مطرح می‌شود؛ جذب این نیروها به عنوان عناصر پیش رو به سیاست‌ها و برنامه‌های هسته کمونیستی، به معنی جذب و سازماندهی توده‌ها می‌باشد. در پروسه کار و فعالیت خود بایستی به دنبال این نیروها در محلات کارگری و کارخانجات بود تا از این طریق توده‌های انبوه را جذب و سازمان دهیم

۵-۲- تشکیل‌های توده‌ای: کارگران در مبارزات هر روزی خود با بورژوازی، تشکیل‌های متنوعی می‌سازند که با درجه خواست‌های آنان انطباق دارد. بدون ارتباط با این تشکلهای (صنعتی، فرهنگی، ورزشی و...) هیچ صحبتی درباره سازماندهی توده‌ای نمی‌تواند در میان باشد. هسته‌های کمونیستی باید در درون چنین تشکلهایی ساخته شوند یا در آنها نفوذ کنند و حتی در صورت نیاز و امکان چنین تشکلهایی را به وجود آورند تا از این طریق ضمن شرکت در مبارزات کارگران و هدایت و ارتقای آن، با مبارزات کارگری عجین شده و اعتماد توده‌های کارگر را به خود جلب نمایند و از این طریق کارگران را به خواست‌های برنامه‌ای جذب کند.

۵-۳- خواست‌های ریز و دُرشت کارگری- توده‌ای: در هر کارخانه و محله‌ی کارگری خواست‌های متنوعی وجود دارد که فقط از طریق عناصر موجود در آن کارخانه و محله می‌توان به سازماندهی آن‌ها مبادرت ورزید و در صورتی که چنین خواست‌ها و مطالباتی در یک کارخانه یا محله کارگری مشابه خواست‌ها و مطالبات کارخانه یا محله‌ی دیگر باشد، آن‌ها را ارتقا و از حالت محلی به سطح منطقه‌ای و حتی سراسری تبدیل کرد. سلول‌های کمونیستی باید با شناخت این خواست‌ها و برنامه‌ریزی مشخص و موردی روی آن‌ها، در جهت سازماندهی و گسترش نفوذ خود میان توده‌ها گام بردارند و در صورت امکان چنین خواست‌هایی را به خواست‌های کلی پیوند داده و به جنبش سراسری دامن زنند.

۶- سازماندهی جوانان: در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران، جوانان تا این اندازه بی‌آینده و بدون چشم‌انداز نبوده‌اند. سلول‌های کمونیستی باید با ایجاد تشکلهای و محافل فرهنگی، ورزشی، مطالعاتی و... در میان آنان (به خصوص در محلات کارگری) از طریق توضیح اهداف برنامه‌ای، آنان را جذب و در جهت اهداف تبلیغاتی تشکیلات، آنان را به بدنه جنبش کارگری متصل کرده و با تقویت گرایشات کارگری در میان جوانان، آن‌ها را زیر پلاتفرم و رهبری خود قرار دهند.

۷- زنان: با توجه به سطح رشد علمی و فرهنگی

تنها نیرویی می‌تواند این مساله را حل کند که بین خواست‌های روزمره و خواست سرنگونی رژیم پیوند دیالکتیکی برقرار نماید و نیروهایی که در حد سرنگونی رژیم و برقراری حکومت کارگری انضباط و کارایی دارند را بر اساس برنامه انقلابی و استراتژی مشخص در چارچوبی مشخص به بدنه یعنی طبقه کارگر متصل کرده و از طریق سازماندهی عناصر پیش رو و تشکلهای توده‌ای، کل طبقه و دیگر زحمتکشان را رهبری نماید. لنین در جزوه "حزب غیر علنی و کار علنی" می‌گوید: "حزب از هسته‌های مخفی سوسیال دموکرات (کمونیست) تشکیل می‌گردد که باید پایگاه‌هایی برای کار در میان توده‌ها را، در قالبی تا حد ممکن مانند یک شبکه وسیع و پرشاخه از انجمن‌های گوناگون علنی کارگران باشد، به وجود آورد"

ب- وظیفه هسته یا سلول‌های کمونیستی:

۱- سلول‌های کمونیستی مرکب از ۲ یا ۳ نفر کمونیست است که در محل کار و زندگی کارگران و زحمتکشان تشکیل می‌شود و بر اساس تبلیغ، ترویج و سازمانگری، نیروها و مبارزات کارگری را در جهت سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری حکومت کارگری هدایت می‌کند.

۲- اساس فعالیت سلول‌های کمونیستی و کارگری بر دو اصل بنیادی مارکسیستی قرار دارد:

۱- آزادی کارگران به دست خود کارگران میسر است یا انقلاب کار توده‌ها است.

۲- آگاهی سوسیالیستی خارج از مدار مبارزه طبقاتی با این مبارزه تلفیق می‌شود.

۳- هدف از سازمانگری عبارت است از:

۱-۳- تشکیلات؛ یعنی نحوه اتصال و جمع شدن افراد آگاه کمونیست که قرار است آگاهی سوسیالیستی را با جنبش کارگر تلفیق نماید.

۲-۳- سازماندهی توده‌های کارگر بر اساس نیرو، تشکل و خواست‌های آنان از طریق تلفیق آگاهی سوسیالیستی و ارتقای مبارزات کارگران تا سطح اهداف برنامه‌ای

۴- منظور از تشکیلات، تجمع عناصر کمونیست می‌باشد که در سطح سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری حکومت کارگری، آگاهی، تجربه، تشکل‌پذیری، قابلیت انطباق و جسارت دارند و با توجه به شرایط موجود از نظر اول، نوع سیستم امنیتی و شدت و اشکال سرکوب و... دوم، چگونگی اتصال با بدنه کارگری- توده‌ای در محیط کار و زندگی آنان، سوم، چگونگی تبلیغ و ترویج و ارتقای خواست‌ها و مبارزات توده‌ای تا حد برنامه، چهارم، چگونگی ارتباط با تشکلهای کارگری در جهت بهترین استفاده در جهت اهداف برنامه‌ای و... خود را سازمان می‌دهند.

سازماندهی توده‌ای بر اساس اعتقاد به این که انقلاب کار توده‌ها است عبارت است از:

"کارگران در مبارزه برای رسیدن به حکومت سلاحی جز سازمان در دست ندارند. کارگران که در اثر حکمفرمایی رقابت انارشستی در دنیای سرمایه‌داری دستخوش پراکندگی هستند و در زیر فشار کار برده‌وار به سود سرمایه از پا در می‌آیند و همواره در قعر گرداب فقر کامل، بی‌فرهنگی و انحطاط فرو می‌روند. تنها در اثر آن که وحدت فکری‌اش از راه مارکسیسم با وحدت مادی سازمانی که میلیون‌ها زحمتکش را به صورت درفش طبقه کارگر متحد می‌سازد، تقویت یابد می‌تواند به نیرویی شکست‌ناپذیر تبدیل گردد و ناگزیر تبدیل خواهد شد."

(لنین- جلد ۸ مجموعه آثار- صفحه ۴۳ و ۴۴)

الف- اوضاعی که در آن قرار داریم:

در شرایطی که اغلب کارگران و تمامی توده‌های زحمتکش خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می‌باشند و هیچ امیدی به اصلاح در رژیم حاکم ندارند، به طوری که حتی عقب مانده‌ترین لایه‌ها به این سمت کشیده شده است، رژیم قرون وسطایی فقها با علم به این مساله و ترس از آینده خود، اولاً با سیاست "بگش تا کشته نشوی" به کوچک‌ترین اشکال رهایی حساس بوده و آن‌ها را در نطفه خفه می‌کند و ثانیاً با طناب گرسنگی و فقیرسازی سازمان‌یافته مردم را به دوندگی ۲۴ ساعته برای یک لقمه نان و داشته است تا هر گونه فکر اتحاد و مبارزه را به خوابی تعبیر نشدنی تبدیل کند. در چنین اوضاع به ظاهر متناقضی که مردم از یک سو برای یک لقمه نان بکدیگر را پاره می‌کنند و از سوی دیگر آرزوی نابودی رژیم را دارند، نیرویی که بتواند این گره کور را باز کرده و از پتانسیل آزاد شده در جهت سرنگونی رژیم اسلامی استفاده نماید، موجود نمی‌باشد. از طرفی بخش بزرگی از نیروهای آگاه با این استدلال که "توده‌ها برای خواست‌های جزئی به جان هم افتاده‌اند؛ چه انتظاری می‌توان از آن‌ها داشت؟! یا در یاس و ناامیدی قرار داشته و یا سعی می‌کنند خود را با این اوضاع انطباق دهند. در چنین درکی که شدت سرکوب رژیم نشانگر رکود کامل جنبش توده‌ای می‌داند یا باید نظاره‌گر بی‌تفاوت وضع بود و یا لنگان‌لنگان خود را به دنبال سیر حوادث کشاند تا مگر فرجی حاصل شود!!

از کاسه لیسان سوسیال دموکرات که به دنبال امام‌زاده در بین ضدانقلاب غالب و مغلوب می‌گردند تا احزاب خودخوانده و کارگر کارگری‌ها، چه بخواهند و چه نه عملاً با تنزل خود تا حد خواسته‌های روزمره و با توقف در سطح فعالیت علنی، نه تنها نمی‌توانند این گره کور را باز کنند بلکه با درگیر کردن نیروهای صادق در این حد و علنی کردن تمام نیروها خدمت بزرگی به رژیم اسلامی می‌نمایند.

بالا توضیح دادیم) موارد مشخص را از محیط فعالیت خود استخراج نموده و با برنامه‌ریزی و زمان‌بندی مشخص طی فعالیت خود، بیلان کاری خود یعنی میزان پیشرفت کار، موانع، امکانات و... را به ارگان بالا ارائه دهد. جمع‌بندی بیلان‌های کاری سلول‌های مستقر در کارخانجات و محلات کارگری، مواد خام نشریه مرکزی را به صورت تجربه و آگاهی در سطح سراسری فراهم می‌آورد. از این طریق واحدها بدون اتصال به یکدیگر، به مثابه یک پیکر واحد عمل کرده و در جریان فعالیت یکدیگر قرار می‌گیرند و در حین پیشبرد یک سیاست واحد به تبادل تجربه و راهکارهای عملی می‌پردازند.

صورت هم‌زمان و سراسری و... سلول کمونیستی برای تبلیغات باید واحدی اختصاصی را، متشکل از افرادی با قابلیت تحرک و جسارت بالا را به شکلی جدا و بدون ارتباط مشخص با خود، سازمان دهد. از این طریق، این بخش از فعالیت از سلول کمونیستی مستقر در کارخانجات و محلات کارگری جدا شده و ضریب امنیتی بالا می‌رود.

۹- ترویج: در شرایط موجود که عقب‌مانده‌ترین لایه‌ها خواهان سرنگونی رژیم ضد بشری اسلامی هستند، ترویج حکومت جایگزین و دادن آینده‌نگری به توده‌ها از اهمیت استراتژیک برخوردار است. با توجه به این که ضد انقلاب مغلوب مانند سلطنت‌طلبان و مجاهدین با بهره‌گیری از حمایت‌های سرمایه جهانی، از امکانات بسیار زیادی برخوردار هستند، این مساله اهمیت بخصوص می‌یابد. از طرفی چپ‌کارگری به علت نداشتن برنامه مشخص در مورد حکومت جایگزین، دچار بحران هویتی است. از این لحاظ ترویج سرنگونی رژیم، برقراری حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشان، دیکتاتوری پرولتاریا و نیز ترویج ماهیت ضد انقلاب مغلوب از نظر عدم اعتقاد به نیروی مردمی و ماهیت سرمایه‌دارانه برنامه آن‌ها از اهم وظایف می‌باشد. در شرایط رشد سیاسی مردم، ترویج کمونیستی ممکن است بر تبلیغ ارجحیت یابد.

۱۰- گزارش‌دهی و بیلان کار: هر سلول کمونیستی بایستی بر اساس رنوس فعالیت چندگانه خود (که در

زنان ایران، به جرات می‌توان گفت ستمی که رژیم اسلامی بر زنان روا می‌دارد در هیچ کجای جهان نمونه ندارد. با توجه به ستم مضاعف و آپارتاید جنسی، زنان به آتش‌فشانی در جهنم جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند بنابراین سازماندهی مستقل این جنبش در راستای اهداف برنامه‌ای از اهم وظایف سلول‌ها کمونیستی است.

۸- تبلیغات: تبلیغات یکی از بخش‌های مهم فعالیت سلول‌ها کمونیستی است که باید در خدمت سازمانگری قرار گرفته و دامنه نفوذ و اتوریته تشکیلات را همه‌گیر نماید. تبلیغات به مثابه بمباران هوایی مواضع دشمن می‌باشد که علاوه بر دامن زدن به اعتماد توده‌ای به سازمان کمونیستی در راستای سازماندهی توده‌ها به سلول‌ها کمک می‌کند. به طور کلی تبلیغات به دو صورت انجام می‌گیرد:

۱- تبلیغات علنی: این بخش از تبلیغات در راستای ایجاد تشکل‌های علنی، سازماندهی خواست‌های علنی، افشاگری‌های علنی از ماهیت سوءاستفاده‌ها و سرکوب‌های رژیم و... به کار گرفته می‌شود.

۲- تبلیغات مخفی: این تبلیغات در اشکال شب‌نامه، تراکت، شعارنویسی، و... انجام می‌گیرد که بایستی ۱- سازماندهی مشخص روی خواست‌های مشخص در محلات و کارخانجات را هدف بگیرد و اصطلاحاً "مُج مجرم را حین ارتکاب جرم، باز کند" ۲- تبلیغات و افشاگری‌های سیاسی در رابطه با سوءاستفاده‌ها و سرکوب‌های رژیم در سطح سراسری ۳- دعوت به عمل در شکل اعتصاب و تظاهرات ۴- تبلیغ برنامه و سیاست‌های کلی به

حق ملل در تعیین سرنوشت خود، حق انکار ناپذیر خلق‌ها!

سازماندهی امروز، پیروزی فردا (درباره خواست ها و مطالبات)

بورژوازی تبدیل می‌شود و کارگران ایران بار دیگر شاهد سرنوشتی خواهند بود که در قیام بهمن ۵۷ بر سر آنان آمد.

درست است که سازماندهی خواست‌های بی واسطه به خودی خود منتهی به انقلاب و سوسیالیسم نمی‌شود اما بایستی توجه داشت که بدون سازماندهی خواست‌های بی واسطه، سازمان دادن و دست یابی به خواست‌های بزرگ و اصلی، عملاً غیر ممکن است. طبقه کارگر و سایر زحمتکشان با فریادهای "زنده باد و مرده باد" متشکل نمی‌شود و انقلاب نمی‌کند. پروسه مبارزه که در مرحله ای به انقلاب می‌رسد (باید توجه داشت که مبارزه طبقاتی نه تنها با انقلاب پایان نمی‌یابد بلکه شدیدتر می‌شود. پایان مبارزه طبقاتی تنها با محو طبقات امکان پذیر است و محو طبقات تنها با مبارزه طبقاتی پیش می‌رود)، از سازمان یابی طبقه کارگر حول خواست‌های بی واسطه شروع می‌شود و در مرحله ای تحقق خواست‌های بی واسطه را هدف می‌گیرد.

در این بین تقدم و تاخیری وجود ندارد به این معنی که توده‌های تحت استثمار سرمایه ابتدا به تمام خواست‌های بی واسطه خود می‌رسد و بعد به سراغ خواست‌های بی واسطه می‌رود!!! بلکه دقیقاً موید این اصل مارکسیستی است که تنها در پروسه مبارزه طبقه کارگر ضرورت سرنگونی سرمایه داری را درک می‌کند و توان عملی آن را می‌یابد. اولین مرحله (و تنها اولین مرحله) از سرنگونی سرمایه داری، سرنگونی دولت سرمایه داری و تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است و بر کسی پوشیده نیست که در ایران امروز جمهوری اسلامی دولت سرمایه داری است و بنابراین اولین گام ما در راستای تحقق سوسیالیسم و بر پا داشتن دیکتاتوری پرولتاریا، سرنگونی جمهوری اسلامی می‌باشد.

مسئله که در مورد خواست‌های بی واسطه و با واسطه بایستی مورد توجه قرار گیرد، این است که هیچ خواستی به خودی خود بی‌یا با واسطه نیست. آن چه برخی از خواست‌ها را بی واسطه و برخی دیگر را با واسطه می‌کند کوچکی یا بزرگی خواست و حتی میزان اهمیت آن‌ها از نقطه نظر مارکسیستی نیست بلکه مشخصات و ویژگی‌های هر حکومت در هر مرحله از تکامل جامعه است که مستقیماً به بحث توازن قوا پیوند می‌خورد. مثلاً در ایران، امروزه خواست لغو حجاب اجباری برای زنان خواستی است که به علت خصائل مذهبی رژیم با واسطه است و در مقابل تشکل‌های کارگری مستقل از دولت و سرمایه، به خواست بی واسطه و فوری کارگران ایران تبدیل شده است.

در حوادثی که به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه منتهی شد، در فاصله ماه‌های فوری تا اکتبر، توازن قوا در حدی بود که شعار بلشویکی "تمام قدرت به شوراها" یا "صلح فوری" به خواست‌های بی واسطه توده‌های کارگران، دهقانان و سربازان تبدیل شده بود و قیام علیه سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی مساله روز پرولتاریا بود در چنین شرایطی تاکید بر افزایش دست مزد یا امنیت شغلی اگر چه هنوز محقق نشده بود به معنی عقب ماندن

دموکراتیک به ستوه آمده اند، جوانان با معضلات بیکاری و فقر دست به گریبانند، قومیت‌ها زیر فشار وحشتناک و ستم ملی مدت‌ها است که رنگ زندگی انسانی و به دور از سرکوب را ندیده اند و... در مقابل کوچک ترین اعتراض به این وضع با سرکوب شدید، زندان، شکنجه و... روبه‌رو می‌شود. از سوی دیگر به علت نبود هیچ گونه آلت‌ناتیو واقعی و جریانی که به مبارزات مردم جهت دهد و آن‌ها را تحت هژمونی طبقه کارگر به پیش ببرد سبب شده مبارزات اقشار مختلف مردم که علیرغم این سرکوب شدید، بنا به منطق زنده ماندن ادامه یافته و به خصوص در میان کارگران هر روز عمیق تر و شدیدتر می‌شود، سازمان نیابد و به این واسطه نه تنها قدرت در هم شکستن رژیم را به دست نیآورد بلکه حتی در ابتدایی ترین حدود هم بی نتیجه ماند. سوال این است که "چرا این اعتراضات و نارضایتی‌ها تا کنون موجب سرنگونی رژیم نشده است؟"

پاسخ روشن است چرا که اعتراضات مردمی که بر سر خواست‌های بی واسطه و مطالبات روزمره توده‌ها صورت می‌گیرد، نتوانسته است سازمان یابد و به خواست‌های بی واسطه پیوند بخورد و آن گاه تحت رهبری یک قطب انقلابی سرنگونی رژیم را محقق کند.

در ایران امروز آن چه در مورد سازماندهی طبقه کارگر اهمیت دارد، متصل کردن خواسته‌های بی واسطه به خواسته‌های بی واسطه است. پی گیری و سازماندهی خواست‌های بی واسطه بدون سمت دهی آن به سوی خواست‌های بی واسطه و انقلاب دقیقاً رفرمیسم است. ما بایستی هم زمان با سازماندهی کارگران و زحمتکشان حول خواست‌های بی واسطه، آن‌ها را به سوی هدف اصلی، یعنی سرنگونی رژیم اسلامی، استقرار جمهوری شورایی کارگران و زحمتکشان، دیکتاتوری پرولتاریا، نابودی سرمایه داری و پیش برد سوسیالیسم سمت دهیم. اگر چه توضیح ضرورت اهداف اصلی برای توده‌های کارگر لازم است اما به خودی خود کافی نیست. آگاهی از ضرورت سرنگونی رژیم به انقلاب منتهی نمی‌شود، برای این هدف آگاهی کافی نیست و آن چه اهمیت دارد توان و قدرت است و توان قدرت طبقه کارگر و توده‌های تحت ستم سرمایه در برابر بورژوازی و رژیم مدافع آن که تا دندان مسلح است، وحدت و اتحاد است که خود را در سازمان یافتگی نشان می‌دهد. همان طور که در ابتدا نیز گفتیم سازماندهی طبقه کارگر حول ایده‌آل‌های ما صورت نمی‌گیرد بلکه بر سر امور عینی ممکن می‌شود و دقیقاً از همین جا است که خواسته‌های بی واسطه اهمیت می‌یابد.

نکته ای که بر فرقه‌های مختلف رادیکال و غیر کارگری پوشیده است این است که تمام اهداف اصلی ما (که در بالا برشمردیم) تنها با وجود یک طبقه کارگر متشکل و سازمانمند امکان پذیر است و بدون سازمان یابی طبقه کارگر نمی‌توان سرنگونی جمهوری اسلامی و به ویژه پیش برد سوسیالیسم را متصور بود. به فرض سرنگونی رژیم اسلامی، طبقه کارگر غیر سازمان یافته به دنبالچه

سازماندهی طبقه کارگر مضمون اصلی و هدف حزب طبقه کارگر و کمونیست‌ها است. تبلیغ و ترویج میان توده‌های کارگر و مردم زحمتکش بایستی در خدمت این سازماندهی قرار گیرد و در این راستا بایستی بر جنبه‌های ایجابی و اثباتی، تکیه شود. در این میان برای این که بتوانیم خطوط عمده سازماندهی کارگران و زحمتکشان را بشناسیم، بایستی از خود بپرسیم: "سازماندهی حول چه؟" سازماندهی طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش، نه در هوا و بر سر آمال و آرزوهای ما، بلکه در زمین سخت و حول خواست‌های مشخص ستم دیدگان و زحمتکشان و در راس آن‌ها طبقه کارگر در هر مرحله از مبارزه طبقاتی، انجام می‌شود. پس بایستی خواست‌ها و نوع آن‌ها را بشناسیم.

خواست‌های توده‌ها، در یک تقسیم بندی به دو نوع "بی واسطه" یعنی خواست‌هایی که برآورده شدن آن‌ها ضرورتاً در گرو سرنگونی رژیم حاکم نیست (مثل مساله بنزین و احتمالاً گازوئیل، حقوق معوقه کارگران، امنیت محیط کار و...) و "با واسطه" یعنی خواست‌هایی که احقاق آن‌ها فقط با سرنگونی رژیم میسر است (مثل حاکمیت شوراها کارگران و زحمتکشان، برابری زنان با مردان و آزادی زن، آزادی بیان و...) تقسیم می‌شود.

آن چه برای ما اهمیت دارد این است که رابطه میان خواست‌های بی واسطه و باواسطه چیست و چطور می‌توانیم طبقه کارگر را بر سر این دو نوع خواسته سازمان دهیم.

رفرمیسم خود را به خواسته‌های بی واسطه سرگرم می‌کند و در آن جا متوقف می‌ماند و خواهان تحقق مطالبات مردم در چارچوب تنگ رژیم حاکم است یعنی تنها خواسته‌هایی را هدف می‌گیرد که حتی در صورت تحقق ضربه ای اساسی را به رژیم وارد نمی‌سازد. این باعث می‌شود که رفرمیست‌ها در تحلیل نهایی آن جا که پای سرنگونی رژیم و سرمایه داری در میان است، عملاً در صف رژیم قرار گیرند و ناجی آن در مقابل خشم مردم باشند. در مقابل رادیکالیسم غیر کارگری تنها خواسته‌های بی واسطه را هدف قرار می‌دهد و مردم را از مبارزه برای تحقق مطالبات روزمره خود باز می‌دارد، خواست روزمره توده‌ها را پیش پا افتاده معرفی می‌کند و چنین وانمود می‌نماید که هیچ خواسته ای در چارچوب این نظام قابل دستیابی نیست. با این کار رادیکالیسم غیر کارگری سازماندهی کارگران و زحمتکشان را که شرط ضروری سرنگونی رژیم است از یاد می‌برند و آن را نفی می‌کنند و عملاً تبدیل به گروهی مخالف خوان می‌شود که هیچ گاه نمی‌توانند تأثیری بر محیط پیرامون و مبارزات مردم داشته باشند.

در شرایطی مانند شرایط ایران، این مساله به خصوص اهمیت می‌یابد، چرا که از یک سو مدت‌ها است که رژیم حاکم با خصائل فوق ارتجاعی خود خشم اقشار مختلف مردم را علیه خود برانگیخته است. کارگران زیر ظلم و فقری که توسط بورژوازی بر آنان تحمیل شده کمر خم کرده اند، زنان از ابتدایی ترین و بدیهی ترین حقوق انسانی محروم هستند، دانشجویان از نبود آزادی‌های

کارگری است که چون انقلابی هستند به طبقه کارگر جلب می‌شوند. ما با چنین جریاناتی مرزبندی جدی داریم. ما چون کارگری هستیم لاجرم انقلابی هستیم. ما به طبقه کارگر خواهیم گفت "اگر خواهان زندگی انسانی و آزاد هستی، بایستی انقلاب کنی و برای انقلاب کردن نیاز به متشکل شدن داری" اما این پایان کار ما نیست، کار ما تازه شروع می‌شود، ما طبقه کارگر را حول خواسته‌های بی واسطه اش سازمان می‌دهیم و متشکل می‌کنیم تا بتواند انقلاب را رهبری و سوسیالیسم را محقق کند.



داده است که خواست بی واسطه ما تشکل یابی طبقه کارگر است و سرنگونی رژیم به خواستی با واسطه تبدیل شده است. عدم درک این مساله یکی (و فقط یکی) از دلایلی است که جریاناتی که ادعای کمونیسم و نمایندگی طبقه کارگر را دارند، امروزه پایگاه خود را گم کرده و برای سرنگونی به جای سازمان دهی طبقه کارگر به جنبش جوانان و هم جنس گرایان تکیه کرده اند.

در شرایط فعلی ما می‌توانیم و بایستی توده‌های کارگر و سایر زحمتکشان را حول خواست‌هایی چون عدم تعویق در پرداخت حقوق، تشکل مستقل، توقف بیکارسازی‌های گسترده، جلوگیری از تعطیل کارخانه و... متشکل نموده و سازمان دهیم تا فردا بتوانیم با اتکا به همین کارگران سازمان یافته سرنگونی رژیم را به عنوان خواستی بی واسطه پیش ببریم و از آن جلوتر سوسیالیسم را دستور کار روز قرار دهیم.

نکته ای که در این جا اهمیت دارد، تفاوت ما با سرنگونی طلب‌ها است (نه به این مفهوم که سرنگونی خواست ما نیست، ما کمونیست هستیم و یک کمونیست نمی‌تواند انقلابی نباشد اگر چه بسیار امکان دارد که کسی انقلابی باشد ولی کمونیست نباشد). ما نمی‌توانیم به طبقه کارگر بگوییم و نمی‌گوییم که "اگر حقوق بالا می‌خواهی، اگر خواهان امنیت شغلی هستی و اگر خواهان متشکل شدن هستی، انقلاب کن". این کار جریانات غیر

از جامعه و منزوی شدن یک جریان سیاسی بود. در قیام بهمن ۵۷، کارگران ایران که تا چند ماه پیش از داشتن تشکل‌های صنفی مستقل نیز محروم بودند کمیته‌های اعتصاب و شوراهای کارخانه را تاسیس کردند و کنترل کارخانه‌ها را به دست گرفتند، کارفرما و نمایندگان ساواک را از کارخانه بیرون کردند و خواستار آزادی زندانیان سیاسی و قطع ارتباط با رژیم‌های اسرائیل و افریقای جنوبی (در آن زمان رژیم آپارتاید در افریقا جنوبی حاکم بود) شدند حال آن که همین کارگران ایرانی در زیر دست مزد پایین کمر خورده بودند.

در توازن قوای امروزی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی برای تحقق حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشان، دیکتاتوری پرولتاریا و پیش برد سوسیالیسم اگر چه ضرورت فوری دارد اما یک خواست با واسطه است. به عبارت دیگر سازمان یابی طبقه کارگر پیش شرط سرنگونی رژیم است و در شرایط فعلی طبقه کارگر ما به هر دلیل سازمان یافته نیست (بررسی دلایل سازمان نیافتگی طبقه کارگر در حوصله مقاله حاضر نیست) پس ما نمی‌توانیم سرنگونی را به عنوان خواست بی واسطه سازمان داده و پی گیری نماییم. در قیام بهمن ۵۷ شوراهای کارخانه و کمیته‌های اعتصاب، این امکان را به کمونیست‌ها می‌داد که سرنگونی را به مثابه یک خواست بی واسطه مطرح نمایند اما توازن قوای طبقاتی امروزه ما را در شرایطی قرار

کارگران جهان متحد شوید!

برقرار باد دیکتاتوری پرولتاریا!

مسائلی در باب شناخت روش‌های تاکتیکی

همیاری مخفی و علنی، تعاونی‌ها، انجمن‌ها ورزشی، فرهنگی و... در جهت پیشبرد خواست‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... در مبارزه با رژیم اسلامی برای رسیدن به این خواست‌ها و اهداف برنامه‌ای

(ب) با توجه به شرایط یاد شده در بالا، استفاده از تشکلهای و اشکال علنی مبارزه در فاز پایین برای استقرار و سپس پیشروی به سطح بالاتر ضروری می‌باشد.

(ج) سازماندهی هسته‌های مخفی برای تشکیل کمیته‌های کارخانه و محله، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

(د) در اتخاذ هر شکلی از مبارزه بایستی اولاً؛ سطح خواسته‌ها و ثانیاً؛ چشم‌انداز ارتقاعی آن مورد توجه قرار گرفته و کاملاً تنظیم‌شده باشد.

(ه) نیروهای کمونیست درگیر مبارزه در سطح جامعه باید با توجه به موارد بالا، با تحلیل شرایط و خلاقیت با ابداع اشکالی از تجمع و تشکل که با شرایط موجود منطبق بوده و پاسخ‌گوی مبارزات در سطح محلی و سراسری باشند مبادرت ورزند.

(۶) خواسته‌ها و هدف مبارزه: (الف) منظور از خواست مبارزه عبارت است از مجموعه خواسته‌ها اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و... توده در مقابل رژیم که خود به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱- خواست‌های با واسطه که حل آن‌ها منوط به سرنگونی رژیم موجود می‌باشد مثل برابری زنان و مردان، کنترل کارگری بر تولید، جدایی دین از عرصه اجتماعی، لغو مجازات اعدام، حق ملل در تعیین سرنوشت خود، آزادی بیان و...

۲- خواست‌های بی‌واسطه که در چارچوب رژیم حاکم قابل تحقق می‌باشد. منظور از خواست‌های بی‌واسطه خواست‌های صنفی-رفاهی در کارخانجات و محلات و... می‌باشد که هر نیروی مستقر در میان طبقه کارگر باید با برنامه‌ریزی در جهت تحقق آن حرکت کند مانند افزایش دستمزد متناسب با تورم، مبارزه برای تشکل‌های مستقل، جلوگیری از تعطیل کارخانه‌ها و اخراج کارگران، اسفالت خیابان‌ها، جلوگیری از تخریب خانه‌ها و... (ب) هدف از مبارزه عبارت است از گردآوری و وسیع‌ترین نیروهای انقلاب بر محور خواسته‌ها و اشکال مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشان و دیکتاتوری پرولتاریا

(ج) نیروهای مبارز برای سازمان‌دهی سراسری مبارزه در جهت سرنگونی رژیم بایستی توجه داشته باشند که تحقق خواست‌های با واسطه که ماهیتی بورژوا دموکراتیک دارد تنها در گرو فعلیت یافتن خواست‌های باواسطه‌ای امکان‌پذیر است که ماهیتی سوسیالیستی دارند و عبارتند از:

۱- آزادی: جمهوری اسلامی در وحشت از انقلاب و سرنگونی جامعه را به زندانی برای تمام مردم تبدیل کرده است تا جلوی هر گونه تشکل و تجمع اعتراضی و پیشروی آنان را بگیرد. این حکومت مزدور سرمایه با دستگیری و زندانی کردن پیشروترین مبارزان سعی در جلوگیری از پیشروی

یکی از اساسی‌ترین خواست‌های توده‌های زحمتکش می‌باشد.

(و) با توجه به سرکوب ناشی از ترس رژیم، مرز مبارزات صنفی و سیاسی از بین رفته یا به شدت به هم نزدیک شده است.

(ز) رژیم از ترس پیش‌روی توده‌های تحت ستم، نمی‌تواند هیچ‌گونه عقب‌نشینی در مقابل خواست آنان داشته باشد.

(۴) ویژگی‌های سرکوب رژیم:

(الف) رژیم اسلامی حکومتی است مذهبی که برای حفظ و بازسازی نظام سرمایه‌داری:

۱- از احساسات مذهبی مردم به منظور تحمیل آنان نهایت استفاده را می‌کند.

۲- با توجه به شاخک‌های خود در محل کار و زندگی خود (انجمن اسلامی و بسیج و...) بخشی از مردم را در مقابل بخش دیگر قرار می‌دهد.

۳- به اشکال مختلف سرکوب خود مشروعیت مذهبی می‌بخشد.

۴- علیرغم این که از سال ۶۷ به بعد مشروعیت "دفاع از انقلاب" در نظر اکثریت مردم از بین رفته است اما رژیم همچنان از آن برای حفظ یک پارچگی خود در مقابل گسترش و بسط مبارزات توده‌ها استفاده می‌کند.

۵- از مراکز تجمع مذهبی چون مساجد و حسینیه‌ها و... و ایام مذهبی و محرم و... نهایت استفاده را در بسیج نیرو و تحمیل توده‌ها می‌نماید.

(ب) حکومت اسلامی رژیمی است ایدئولوژیک که:

۱- بر خلاف رژیم‌های طبقاتی معمول که نهادهای حکومتی خصوصاً دستگاه سرکوب (دستگاه‌های اطلاعاتی، ارتش، پلیس و...) تابع شرایط عمومی و کل نظام بوده و جناح‌بندی‌های حکومتی در آن راه نمی‌یابد، هر گونه اختلاف بین جناح‌های مختلف آن در میان نیروهای سرکوب انعکاس یافته به جناح‌بندی میان آنان می‌انجامد.

۲- با توجه به نقش رهبری نظام در ایجاد تعادل و توازن بین نیروهای و بخش‌های مختلف رژیم، هر گونه تغییر در این عرصه به تغییر صف‌بندی‌ها در کل می‌انجامد.

۳- اختلافات جناحی شدید رژیم، به صورت آشوب و شبه کودتا عمل کرده و در مواردی تعادل کل یا بخشی از رژیم را به هم می‌زند (نمونه سعید امامی در وزارت اطلاعات)

۴- با توجه به ریزش تلقینات به اصطلاح ضد امپریالیستی رژیم، بعضاً نیروهای نظامی چون سپاه پاسداران و بسیج، خطرآفرین شده است و رژیم مجبور به برخورد شدید و در عین حال مخفیانه با آن‌ها است (نمونه سقوط مشکوک هواپیماهای نظامی سران سپاه)

(۵) وسایل مبارزه:

(الف) منظور از وسایل مبارزه عبارت است از اتخاذ شیوه‌هایی از:

۱- تجمع مثل اعتصاب، تظاهرات، تحصن، طومارنویسی و...

۲- تشکل مثل سندیکا، اتحادیه، شورا، کمیته‌های مخفی کارخانه و محله، هسته‌های مختلف مخفی و علنی (مثل هیئت موسسان سندیکاها)، صندوق‌های

(۱) هدف از تاکتیک، اتخاذ چنان شیوه‌هایی از سطح تجمع، تشکل، مبارزه و درگیری در شرایط موجود می‌باشد که بتواند با توجه به اوضاع موجود از لحاظ:

(الف) سطح ناراضیاتی و خواسته‌های عمومی (ب) توازن قوا در سطح عمومی

(ج) شیوه‌های حاکمیت و سرکوب دشمن نیروهای خودی را از پراکندگی موجود بیرون آورده و در جهت:

(الف) ارتقاع اعتماد عمومی به مبارزه و اتحاد و یکپارچگی

(ب) تقویت رهبری و برنامه تشکیلاتی (ج) ضربه به دشمن در سطوح مختلف

را به فعلیت درآورده و در جهت برنامه انقلابی هدایت کند.

(۲) وضعیتی که در آن قرار داریم:

(الف) ناراضیاتی و تنفر از رژیم اسلامی در بین اکثریت مردم بسیار بالا بوده به طوری که آنان هیچ‌امیدی به اصلاح وضعیت موجود از طرف حاکمیت نداشته و در آرزوی نابودی حکومت اسلامی می‌باشند. در نتیجه با توجه به شرایط فعلی: (ب) رژیم اسلامی

۱- در ترس از این وضعیت و حالت ارتقاع یابنده که حتی ممکن است هر لحظه حالت انفجاری به خود بگیرد (نمونه شورش‌های اسلامشهر و نمونه پمپ بنزین‌ها) سعی می‌کند هر گونه اعتراض، تشکل و تجمع را در نطفه خفه ساخته یا در خدمت خود قرار دهد (نمونه دستگیری برنامه‌ریزی شده به اصطلاح ارازل و اوپاش قبل از اجرای طرح جیره‌بندی بنزین) و از ترس انفجار اعتراضات توده‌ای اقدام به احداث پایگاه‌های نظامی در تمامی مراکز تجمع توده‌ها و نیز قدرت‌نمایی در قالب طرح مبارزه با مفاسد اجتماعی و... می‌کند.

۲- ایجاد گرسنگی سازمان‌یافته برای اجبار مردم به دوندگی ۲۴ ساعته برای لقمه‌ای نان و نیز ایجاد رقابت و درگیری میان مردم به منظور سلب کوچک‌ترین فرصت اتحاد، مبارزه و آینده‌نگری در میان توده‌ها.

(ج) از سوی دیگر سطح عمومی مبارزه توده‌ها، در حال گردآوری و تجدید قوا برای تعرض دوباره می‌باشد.

(۳) ویژگی‌های شرایط مبارزه با توجه به اوضاع یادشده در بند قبل:

(الف) هر گونه خواست جزئی مردم روی چارچوب سیاسی رژیم متمرکز می‌شود.

(ب) تشکل مبارزه به علت کمبود وسیله لازم برای آن ماهیت ایضایی به خود می‌گیرد.

(ج) مبارزه به علت عدم رهبری و تشکل به شدت پراکنده می‌باشد.

(د) با توجه به انسداد دریچه‌های اطمینان برای تخلیه تنفر عمومی و همچنین شدت یافتن فشارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی بر مردم، شکل انفجاری مبارزه و اعتلای خود به خودی آن بسیار محتمل می‌باشد.

(ه) خواست و آرزوی سرنگونی رژیم، به علت بسن و انسداد تمامی راه‌ها برای بهبود وضعیت،

ه) در همه حال نیروهای کارگری مبارز نیابستی از لحظه‌ای از اهداف برنامه‌ای خود و تبلیغ و ترویج آن به عنوان تنها راه برون رفت از وضع فعلی غفلت کنند چرا که مبارزترین و منضبطترین افراد تنها با اعتقاد به این برنامه می‌توانند خود را سازمان داده و در جهت سازمان‌دهی توده‌ها حرکت کنند. توده‌هایی که روی خواست‌های صنفی-

رفاهی خود درجا زده و تنها در پی منافع خود می‌باشند، خود به خود سازمان نمی‌یابند و تنها پیشروترین و آگاه‌ترین بخش آنان که مسلح به برنامه انقلابی بوده و در جهت سرنگونی رژیم و برقراری حکومت طبقه کارگر حرکت می‌کنند می‌توانند توده‌ها را در مسیر مبارزه رهبری و به پیش ببرند.

و) در این راه پیوند با مبارزات کارگران جهان بر ضد سرمایه جهانی به طور عام و دفاع طبقه کارگر جهانی از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران به طور خاص از اهمیت اساسی برخوردار است.

خواست‌های کنونی قابلیت یک دست کردن قطب انقلاب را در برابر ضد انقلاب داخلی و خارجی دارا است و حرکات و اعتراضات تمام توده‌ها را زیر هژمونی پیشاهنگ خود یعنی پرولتاریا سازمان داده و وحدت می‌بخشد از اهمیت اساسی برخوردار است و از اهم وظایف کمونیست‌ها است.

با توجه به شرایط فعلی مخالفت و مقاومت طرح نئولیبرالی خصوصی سازی که توسط سرمایه جهانی برای تعرض همه جانبه نه تنها به طبقه کارگر بلکه تمام اقشار و لایه‌های تحت ستم سرمایه‌داری، به منظور نجات سرمایه جهانی از بحران ساختاری گریبان گیر آن سازمان داده شده است، خواستی است که می‌تواند نقش فوق را ایفا نماید. از طرف دیگر در شرایط فعلی ایران تمام جناح‌های مختلف سرمایه‌داری ایران در پیشبرد این سیاست (خصوصی‌سازی) متحد هستند و از این طریق بردگی مضاعفی را به توده‌ها تحمیل می‌کنند و در پوشش قراردادهای سفید امضا و تعدیل اقتصادی تمام حوزه‌های زندگی زحمتکشان از قبیل آموزش، بهداشت، خدمات عمومی و... را مورد تعرض قرار می‌دهند.

مبارزه علیه خصوصی‌سازی آن محوری است که کل توده‌ها را در یک کل واحد و سراسری با محوریت طبقه کارگر به هم پیوند داده و آن را با جنبش جهانی کارگران متصل می‌کند. طرح شعارهای توده‌گیر و در جهت بسیج همگانی برای مبارزه، در این مورد از اهمیت استراتژیک برخوردار است.

آنان دارد بنابراین آزادی زندانیان سیاسی به مثابه آزادی مبارزات توده‌ها می‌باشد که حاصل اتحاد و پیوستگی آن، انقلاب و سرنگونی رژیم خواهد بود. ۲- برابری: ماهیت اساسی حکمت اسلامی عبارت است از حفاظت نظام سرمایه‌داری و حمایت کامل از استثمار طبقه کارگر توسط بورژوازی. به این جهت این حکومت سرمایه‌داری عامل اساسی نابرابری و محرومیت و فقر میلیون‌ها کارگر و زحمتکش ایران می‌باشد. شعار برابری نشانگر نابودی حکومت سرمایه‌داری به عنوان علت‌العلل بدبختی توده‌ها می‌باشد.

۳- حکومت کارگری: این شعار نشانگر هدف نهایی ما، جواب ما به مشکلات و سنگر ما برای رهایی توده‌های تحت ستم سرمایه می‌باشد. ما باید به دنبال هر خواست اساسی که در گرو سرنگونی رژیم اسلامی می‌باشد راه حل خود را که همانا، حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان می‌باشد را با ذکر این شعار ارائه دهیم. طرح این شعار از یک سو برای تبدیل شدن ما به یک آلترناتیو واقعی و عینی می‌باشد که به خواسته‌ها و اهداف برنامه‌ای ما سمت و سوی واقعی می‌دهد و از سوی دیگر مبارزات توده‌ها و پیشاهنگ آن‌ها یعنی طبقه کارگر برای رسیدن به حکومت خودشان از هر گونه انحراف بورژوایی در تمام اشکال خود مصون می‌دارد.

د) علاوه بر اهداف برنامه‌ای ما و نیز خواسته‌های استراتژیک تحلیل و بررسی شرایط موجود از نظر صنف‌بندی طبقاتی داخلی و اوضاع و شرایط جهانی و یافتن خواست‌های محوری که در میان

زنده باد سوسیالیسم!

Enghelabesorkh1@gmail.com

Enghelab.sorkh1@gmail.com